

در مرداد و شهریورماه امسال، سلسله مقالاتی با عنوان «بار دیگر شریعتی» به قلم علی شکوهی (اشرفی) در روزنامه کیهان درج شد که در یکی دو قسمت آن، فصل مربوط به شریعتی از جلد سوم کتاب «نهضت امام خمینی» نوشته آقای سیدحمید روحانی مورد نقد و بررسی کل قرار گرفته بود. در پاسخ به مطالب آن مقالات، حجت الاسلام آقای سیدحمید روحانی جوابیه‌ای فرستاده‌اند که در پی می‌خوانید. از آن جا که ما این جوابیه را فاقد حرفی تازه می‌دانیم از پرداختن مفصل به آن خودداری می‌کنیم اما لزوماً ذکر نکات کوتاهی را ضروری می‌دانیم:

۱- آقای روحانی هم چنان اصرار دارند که مواضع مصلحت‌اندیشانه شریعتی در برخورد با ساواک را مبنا قرار دهند و به تحلیل شخصیت آن مرحوم بپردازند. طبعاً ایشان تمام نوشته‌های شریعتی، زندگی سیاسی و زندانی شدن‌های مکرر، ممنوع‌القلم شدن وی، توقیف کتاب‌ها و ممنوع‌الانتشار شدن آن‌ها، ارتباط‌های گسترده با انقلابیون و حمایت از علمای راستین و انقلابی و ... را مصلحت‌اندیشانه می‌دانند! به نظر ما تعداد ناچیزی از اسناد شریعتی در ساواک - که قابلیت تفسیر دیگری دارند - نباید مبنای ارزیابی و قضاوت قرار گیرند.

۲- آقای روحانی در جای جای جوابیه خود ما را «توجیه‌گر» و «اسطوره‌ساز» لقب داده‌اند در حالی که خود اعتراف دارند ما در صدد پوشاندن ضعف‌های کارها و آثار و اندیشه شریعتی نبوده‌ایم و به برخی از آن‌ها در همان مقالات اشاره کرده‌ایم.

۳- بی‌پاسخ گذاشتن محتوای جوابیه به دلیل منطقی بودن مطالب آن نیست بلکه ما بر این باوریم که آن بخش از کتاب آقای روحانی در مورد شریعتی مسئله روز ما نیست و نباید ما را به خود مشغول کند همان‌طور که شریعتی هم مسئله روز و حساس ما نیست و نباید آقای روحانی را بدین شکل مشغول کند.

در زیر قسمت اول جوابیه آقای روحانی از نظرتان می‌گذرد.

پاسخ سید حمید روحانی به سلسله مقالات بار دیگر شریعتی

شریعتی در چهره‌ای دیگر

در روزنامه کیهان سلسله نوشته‌هایی زیرعنوان «بار دیگر شریعتی» به قلم شخصی با نام مستعار «علی اشرفی» به چاپ رسید که نگارنده را بر آن داشت به برخی از آن نوشته‌ها و اشکال‌تراشی‌ها که چه بسا برای خوانندگان آن، پرسش برانگیز باشد، پاسخ گوید و در مواردی توضیح لازم داده شود و داوری نهایی را به نسل اندیشمند، آگاه و بیدار امروز و نسل‌های آینده تاریخ واگذارد.

درباره سلسله نوشته‌های «بار دیگر شریعتی» بایسته است نکاتی مطرح شود:

۱- چرا نویسندگان یا نویسندگان محترم مقاله‌های یاد شده، از نام مستعار «علی اشرفی» بهره گرفته و از آوردن نام واقعی خود، سرباز زده‌اند؟! آیا بهتر نبود که آنان به جای بهره‌گیری از نام عاریه‌ای با نام واقعی خود به نگارش می‌پرداختند و با شهامت و صراحتی که در خور مردان متعهد قلم و اندیشه است در عرصه فرهنگی به مصاف برمی‌خاستند؟! بی‌تردید نقد و بررسی کتاب یا نوشته‌هایی با نام‌های دروغین و عاریه‌ای از اعتبار و «شکوهی» برخوردار نیست و پیش از آن که در عالم فرهنگ و دانش مایه رشد اندیشه‌ها و شناخت واقعیت‌ها باشد، کژی‌ها، ناراستی‌ها، نادرستی‌ها، و رمز و رموز باندی و گروهی را به نمایش می‌گذارد و جو صفا، تفاهم و تبادل اندیشه‌ها را آلوده می‌کند.

آیا «نقد» کتابی تاریخی را در یک روزنامه کثیرالانتشار با نام عاریه‌ای و غیر واقعی می‌توان برخورد علمی و اندیشه‌ای پنداشت؟! آیا «نقد» کتابی تاریخی را در یک روزنامه کثیرالانتشار با نام عاریه‌ای و غیر واقعی می‌توان برخورد علمی و اندیشه‌ای پنداشت؟!

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

۲- آنچه در نوشته‌های آقای «علی اشرفی» در دفاع از شریعتی آمده، از آن سخنانی است که سالیان درازی پیش از آن که هیچ‌گونه سندی درباره او انتشار یابد نیز بارها از زبان هواداران او شنیده شده است و گوش‌ها با آن آشنایی دارد.

شایان یادآوری است که این نگارنده در سال ۱۳۶۱ تصدی اسناد ساواک را، بنابر امر امام (سلام‌الله‌علیه) بر دوش گرفت و در آن تاریخ به بخش‌هایی از زندگی و اسناد پشت پرده شریعتی دست یافت و با آن که تلاش فراوانی به عمل آمد تا خبر این دستیابی، بی جهت بر سر دست و زبان‌ها نیفتد و کشمکش‌های تازه‌ای پدید نیآورد، دیری نپایید که خبر آن در در محافل و مراکز گوناگون پیچید و شماری از مخالفان او برای سر در آوردن از واقعیت‌ها و به دست آوردن این اسناد، بانگ‌ارنده فراوان تماس گرفتند و پرس و جوهای زیادی به عمل آوردند که البته دست خالی برگشتند زیرا این نگارنده جز در مقام انجام رسالت تاریخی، بر آن نبوده و نیست که سندی بر ضد کسی و کسانی افشا کند. نکته در خور نگرش این که هواداران او حتی برای یک مورد پیرامون اسناد پشت پرده او از این نگارنده پرسشی نکردند!

در درازای پیش از ده سالی که از دستیابی من به اسناد و مدارک پشت پرده شریعتی می‌گذرد حتی برای یک بار به یاد ندارم که یکی از این هواداران سرسخت او به سراغ من آمده باشد و درباره این اسناد پرسشی، پرس و جویی و کنجکاوی‌ای به عمل آورده باشد، حتی اگر در محفلی؛ از سوی مخالفان یا افراد بی‌غرض سخنی از این اسناد به میان می‌آمد، هواداران او که در مجلس حضور داشتند با ترشروی و پیش‌کشیدن سخنی دیگر و به اصطلاح طلبگی با «خلط مبحث» می‌کوشیدند که پیرامون این اسناد سخن به درازا نکشد و واقعتاً عیت‌ها بازگو نشود و به آن گاه که در نشست خصوصی با من روبرو می‌شدند بدون این که در مورد اسناد به دست آمده پرسشی به عمل آورند، قیافه فیلسوف‌مآبانه پدران! و مصلحت‌اندیشانه به خود می‌گرفتند و آنچه را که آقای «علی اشرفی» در سلسله مقاله‌های خود آورده‌اند یک جا به گوشم می‌خواندند که بله:

«برای درک نقش شریعتی در مبارزه و نضت شرایط آن روزی را که او به صحنه آمد بایستی درک کرد، خدماتی را که او به اسلام کرده باید مورد بررسی قرار داد، نگاهی عمیق‌تر به آثار شریعتی و

زندگی پرفراز و نشیب علمی و سیاسی او نشان می دهد که او چه کار پر عظمت و بی نظیری کرده است. حالا ممکن است ارتباطی با رژیم یا ساواک داشته ولی نباید از نظر دور داشت که از روی تقيه بوده، می خواسته آن ها را فریب دهد تا کار خودش را بکند . شما حتما کتاب ها و آثار شریعتی را مطالعه کنید تا ببینید که این مرد چه خدمت بزرگی به اسلام و انقلاب کرده است و...و...»

به یاد دارم که یکی از هواداران شریعتی شبی مرا به خانه خود فراخواند و تا سحر از کتاب ها، نوشته ها و گفته های شریعتی برای من می خواند تا به من بیاوراند که شریعتی کی از ارکان و اسطوره های اصلی اسلام است! و پی در پی روی این موضوع تکیه می کرد که اگر در ساواک «چیزی»! دارد روی تاکتیک و تقيه بوده است ! بدون این که از این نگارنده بپرسد که شریعتی در ساواک چه دارد؟ و آیا آن چه را که دارد می توان به پای تقيه و تاکتیک گذاشت یا نه؟!

این موضوع را از این رو، بازگو ساختم که به خوانندگان عزیز یادآور شوم : آن چه را که آقای «علی اشرفی» در سلسله نوشته های خود آورده اند نه پس از مطالعه و بررسی اسنادی است که پیرامون شریعتی در کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم آمده است. حقیقت این است که نامبرده چنان که از موضع گیری های او در این نوشته ها به دست می آید اصولا کتاب یاد شده را به درستی نخوانده و اسناد مربوط به شریعتی را نیز با دقت و ریزبینی مورد بررسی قرار نداده است . بلکه با پیش ذهنیت های خود مطالبی را به صورت سطحی و شعاری همراه با بخش هایی از کتاب های شریعتی جمع بندی کرده و ارائه داده است، مطالبی که پیش از انتشار اسناد شریعتی نیز از سوی هواداران او بارها و بارها گفته شده است.

این نکته نیز در خور یادآوری است که این دسته از هواداران شریعتی برآنند که از نامبرده به طور در بست و چشم و گوش بسته پشتیبانی کنند هر چند وابستگی او به رژیم شاه نیز برای آنان ثابت و آشکار شود. چنان که خود اعتراف کرده اند: «... در جلد سوم در دست تهیه نهضت امام خمینی که مربوط به جریانات حوادث سال های ۵۰ به بعد است بنا به مورد، اسنادی از پرونده مرحوم دکتر شریعتی در پرونده ساواک ایشان وجود دارد که بنابر آن ها مرحوم شریعتی سیاست مماشات علنی با رژیم را پیشه خود ساخته بود . لازم به توضیح است برای کسانی که به دور از حب و بغض (!!!)

به پیگیری روند اندیشه و نظرات دکتر شریعتی علاقمند هستند بر فرض تایید محتوای اسناد فوق که امری دقیق و نیازمند توانایی سندشناسی و تحلیل سند است، نظر پیرامون شخصیت و اندیشه دکتر شریعتی عوض نخواهد شد.^۱

۳- آقای «علی اشرفی» در این سلسله نوشته‌های خود که به بهانه «نقد و بررسی» کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم ارائه داده است تنها در یک مقاله پیرامون این کتاب و تنها در یک مقاله دیگر درباره یکی از سندهایی که درباره شریعتی در کتاب یادشده آمده سخنی کوتاه و گذرا داشته است. در هشت مقاله دیگر تنها به مدیحه‌سرایی برای شریعتی و آوردن بخش‌هایی از کتاب‌های او پرداخته تا به یک کرشمه دو کار کند:

نخست آن‌که از فرصت بهره گیرد و نوشته‌های شریعتی را در یک روزنامه کثیرالانتشار بار دیگر به نمایش گذارد و از این راه تبلیغاتی برای او به راه اندازد البته اگر توان داشت همه کتاب‌های او را به صورت سلسله مقاله در آن روزنامه به چاپ می‌رسانید!

دوم آن‌که خوانندگان را به طور غیرمستقیم مجذوب قلم و بیان شریعتی سازد و با زبان بی‌زبانی به آنان بیاوراند: آخر کسی که این قدر خوب قلم می‌زند، به این خوبی سخن می‌گوید و دارای چنین قلمی شیوا و بیانی شیرین و رسا می‌باشد مگر ممکن است که با ساواک، دربار و چهره‌های برجسته رژیم ستم‌شاهی سروسری داشته باشد؟!

لابد آن‌هایی که در خدمت رژیم‌های جائز و خودکامه قرار می‌گیرند زبانی الکن و قلمی شکسته و درمانده دارند! و درباره اسلام نمی‌توانند شعارهایی سرهم‌بندی کنند و اسلام‌سرایی راه بیندازند! به نظر می‌رسد آقای «علی اشرفی» مانند دیگر هواداران شریعتی به جای این‌که در این اندیشه باشد که دریابد شریعتی در پس پرده چه می‌کرده و چه سروسری داشته است، در اندیشه تدلیس چهره او بوده تا با به نمایش گذاشتن نوشته‌ها و گفته‌های او چهره دیگر او را پنهان و پوشیده دارد و ضعف‌های او را در زیر زرق و برق تبلیغاتی که برای او به راه انداخته است پنهان کن. د. زیرا اگر چنین

^۱. سلام، شماره ۱۸، سال اول ۲۹ خرداد ۱۳۷۰.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

انگیزه‌ای در کار نبود برای بررسی اسناد و مدارک پشت پرده شریعتی به ردیف کردن قلمفرسایی‌ها و سخنوری‌های او در روزنامه چه نیازی بود؟

چه بسا ممکن است شخصی بر ضد استعمارگران و عوامل و ایادی آنان خوب سخن براند و قلم بزند و با این وجود در پس پرده خود از سرسپردگی‌های آنان باشد و یا در برهه‌ای قرار بگیرد.

۴- آقای «علی اشرفی» با برگزیدن عنوان: «بار دیگر شریعتی» شاید خواسته به خوانندگان خود بنمایاند که آن چه در کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم پیرامون شریعتی آمده، مطلب تازه‌ای نیست بلکه دنباله همان درگیری‌ها، کشمکش‌ها و بگومگوهای سال‌های ۵۵ - ۵۰ مخالفان و هواداران شریعتی است که بار دیگر از سوی نویسنده کتاب یاد شده، زنده شده است! در صورتی که در آن سال‌ها، بحث و گفتگو بر سر نوشته‌ها، گفته‌ها و موضع‌گیری‌های ظاهری نامبرده بود. در حقیقت دو طرف بر سر چهره برونی شریعتی اختلاف نظر داشتند. البته عالمان آگاه و ژرف نگران دانا از نوشته‌ها و گفته‌های او تا پایه‌ای به ماهیت، هویت و اندیشه‌های انحرافی او پی برده بودند لیکن نمی‌توانستند آن چه را که می‌فهمند بر زبان آورند، ناگزیر بودند روی انحراف‌ها و لغزش‌هایی که در نوشته‌های او به چشم می‌خورد تکیه کنند. هواداران او نیز مانند آب خوردن به توجیه آن نوشته‌های مرموز می‌نشستند - چنان‌که اکنون می‌نشینند - لیکن در کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم چهره دوم شریعتی برای نخستین بار به نمایش گذاشته شده و ماهیت او فقط تا پایه‌ای - آری فقط تا پایه‌ای - نشان داده شده است و در حقیقت این کتاب توانسته تا حدودی ماسک از چهره او کنار بزند و شریعتی را بهتر بشناساند. و این حقیقت هیچ گونه ارتباطی با قلمفرسایی‌ها، سخنوری‌ها و بازارگرمی‌های شریعتی ندارد. در این باره بعداً مفصل‌تر به بررسی خواهیم نشست.

۵- آقای «علی اشرفی» در این سلسله نوشته‌های خود ادعا کرده است که: «شریعتی در شرایطی پا به عرصه گذاشت که ... برداشت عمومی از اسلام و تشیع آن چنان با حقیقت این ارزش‌های متعالی فاصله و در مواقعی در تعارض آشکار قرار داشت که به جای تحرک و پویایی و انقلاب موجب سکون و ایستایی و بی‌تحرکی اجتماعی می‌شد. چهره‌های بزرگی چون پیامبر (ص) و علی (ع) و حسین (ع) و زینب (ع) در میان مدعیان تشیع ... مظلوم بودند و قیام بزرگ سیدالشهدا به جای آن که

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

پیام مبارزه دائمی با ظلم و سلطه اشرار تفسیر شود، همچون برداشت مسیحیان به فدا شدن امام حسین برای شفاعت از شیعیان و خریدن گناهان آنان تعبیر می‌شد.

... روشنفکران کشور ما با پشت پا زدن به هر چه رنگ دین و مذهب و سنت گزایی داشت راه حل معضلات فکری و سیاسی و اجتماعی جامعه و مردم را یا در غرب سرمایه‌داری می‌جستند، یا با تکیه بر پیشروی روز به روز مارکسیسم و جنبش‌های کمونیستی در سطح جهانی...»

اگر به راستی روزی که شریعتی به صحنه آمد (سال ۱۳۴۸) اسلام و تشیع هنوز «به جای تحرک و پویایی، موجب سکون و ایستایی و بی‌تحرکی اجتماعی می‌شد و چهره‌های بزرگی چون پیامبر و علی و حسین و ...» شناخته شده نبودند، باید دید مردم ایران را در ۱۵ خرداد ۴۲ چه عاملی به صحنه آورد و به آن حماسه آفرینی‌های بی‌مانند واداشت؟ مردم مسلمان و فداکار در آن روز تاریخی به عشق چه کسانی جان بر کف نهادند، به ایثارگری پرداختند و از شهادت استقبال کردند؟ آیا به گفته شاه سرنگون شده «مبلغ ۲۵ ریال گرفته بودند که بگویند زنده باد فلانی»!! و یا بنا بر گفته مارکسیست‌ها آن حرکت و خروش انگیزه مادی و اقتصادی داشت و «مردم از بیکاری، گرانی، گرسنگی و فشار زندگی به خیابان‌ها ریختند و در راه نان جان باختند»؟!

اگر ملت ایران تا سال های ۴۸ و ۴۹ از راه و مرام حسین و مکتب سرخ تشیع بیگانه بودند، حماسه آفرینی مردم مسلمان در ۱۵ خرداد ۴۲ در تهران و بسیاری از شهرها و نیز فداکاری اهالی قهرمان مشهد در آذرماه ۱۳۴۲ در مسجد فیل روی چه انگیزه ای می‌توانست باشد؟ اعدام انقلابی حسنعلی منصور در بهمن ۱۳۴۳ روی چه پایه و انگیزه‌ای بود؟ گروه محمد بخارایی چه هدف‌هایی را دنبال می‌کردند؟ آیا از مکتب عاشورا و راه و مرام حسین بیگانه بودند و با این وجود آن گاه که در بیدادگاه شاه خون آشام به اعدام محکوم شدند سر به زمین ساییدند و سر سجده شکر به جا آوردند؟ آیا آن عزیزان نیز شهادت را برگزیدند «بوی شفاعت از شیعیان و خرید گناهان»؟!

راستی چه کسی شهادت حضرت سیدالشهدا علیه‌الصلوات و السلام را برای «خرید گناهان» برداشت کرده و در کدام کتاب معتبر شیعه چنین دروغی آمده است؟! آیا اگر گفته شد که هدف آن حضرت از

حرکت و قیام شهادت بوده باید گفت که «برای خرید گناهان» تعبیر شده است؟! اتفاقاً آقای شریعتی خود از کسانی است که در رد کتاب شهید جاوید آورده است: «حسین به پا خاست تا بمیرد!» و این امکان (سرنگونی رژیم اموی و تشکیل حکومت اسلامی) را عملاً حسین در این سال ندارد^۱

برخلاف ادعای آقای «علی اشرفی» آن روز که شریعتی به صحنه آمد حدود هشت سال از نهضت اسلامی می‌گذشت، تز استعماری «جدایی دین از سیاست» به زباله‌دان تاریخ رفته بود، تاجرگرایان و دین به دنیا فروشان در انزوا قرار گرفته بودند، اسلام ناب محمدی (ص) به دنبال روشنگری‌های امام و عالمان متعهد اسلام تا پایه ای گسترش یافته بود، خون شهدای مدرسه فیضیه، طالبیه، ۱۵ خرداد، مسجد فیل خراسان، گروه بخارائی و ... می‌جوشید و هر روز بیش از پیش اوج می‌گرفت و موج‌ها پدید می‌آورد. توده‌های مسلمان و پیروان راستین راه امام و دیگر مبارزان، حرکت های پارلمان‌تاریستی و مسالمت‌آمیز را پشت سر گذاشته و در راه سرنگونی رژیم شاه به مبارزه قهرآمیز رو آورده بودند. امام با طرح «حکومت اسلامی یا ولایت فقیه» در نجف اشرف در سال ۱۳۴۷ هدف نهایی از مبارزه را نیز مشخص کرده و مشعلی درخشان فرا راه ملت مبارز ایران فروزان ساخته بود، دیوار سیاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه فروپاشیده و دانشجو و روحانی در صف واحد و متشکل قرار داشتند و این حقیقت تا آن پایه آشکار بود که برخی از روزنامه‌های درباری در پی کنار رفتن امیراسدالله علم از پست نخست‌وزیری در فروردین ۱۳۴۳ نوشتند: «ضعف دولت گذشته در این بود که همه مخالفان را به یک چوب راند و در نتیجه دیدیم که ملا و دانشجو، محصل و بازاری در کنار هم قرار گرفتند و برای آن دولت مشکلات زیادی به وجود آوردند.»

زندان‌ها از علما و روحانیون و مردم مسلمان ایران انباشته شده بود و مبارزان روحانی در زندان و تبعید نیز مبارزه را پی می‌گرفتند و از رسالت اسلامی خویش باز نمی‌ایستادند، مسائل سیاسی و انقلابی اسلام مانند جهاد، شهادت، امر به معروف و نهی از منکر و ... از موضوعاتی بود که از سوی روحانیان وارسته در مساجد و محافل مذهبی به شدت دنبال می‌شد و مردم مسلمانی که در مکتب امام پرورش فکری یافته بودند، در مجالس مذهبی که از سیاست، شهادت و احکام زنده اسلام سخنی

^۱ شهادت، ص ۳۶.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

به میان نیاید کمتر حاضر می شدند و آن مجالسی رونق داشت که در آن از مسائل سیاسی اسلام و جریان‌های روز، دست کم به طور تلویحی سخن گفته شود. شریعتی نیز با بهره‌گیری از این جو حاد سیاسی توانست عده‌ای را به سوی خود کشاند و به محافل خویش رونق بخشید. اصولاً اگر شریعتی موضوعات مقبول عام، زنده و برجسته ای مانند شهادت را مطرح نمی کرد، بی تردید هیچ گاه نمی توانست در میان ملت انقلابی ایران، پایگاه و جایگاهی به دست آورد. استقبال چشمگیر شماری از مردم، از مجالس شریعتی نیز بر ای این بود که او را موافق اندیشه ها و اهداف انقلابی خویش می پنداشتند، نه آن که مشتی واپسگرا و تاریک اندیش در حسینیه ارشاد گرد آمده باشند و شریعتی با دم مسیحایی خود آنان را «متحول» و دگرگون ساخته و به شکل انسان‌های انقلابی درآورده باشد.

آقای «علی اشرفی» دوران شریعتی را به گونه ای ترسیم کرده تا به خوانندگان بیاوراند که شریعتی نخستین روشنفکری بود که در آن روز و روزگاری که «... روشنفکری بود که در آن روز و روزگاری که «... روشنفکران کشور با پشت پا زدن به هر چه رنگ دین و مذهب و سنت گرای داشت» یک پارچه «لامذهب» شده بودند، به مذهب خواهی برخاست و به عنوان یک «روشنفکر» مذهبی به صحنه آمد! در صورتی که سالیانی پیش از آمدن نامبرده به صحنه بازرگان ها، سحابی‌ها و دیگر سردمداران «نهضت آزادی» با تز مرموز «اسلام منهای روحانیت» از اسلام و مذهب فراوان دم می زدند و کتاب‌هایی درباره به اصطلاح «اسلام» عرضه داشتند. خود شریعتی اعتراف دارد که از ریزه‌خواران سفره فکری مهندس بازرگان بوده و افتخار شاگردی او را داشته و در حقیقت مروج اندیشه‌های او بوده است. افزون بر این نقش شادروان جلال آل احمد و شماری از مسلمانان آگاه و روشن ضمیر را در مطرح شدن اسلام در میان «روشنفکران» و رویارویی با عناصر لائیک، ضد مذهب و روشنفکر مآب‌های بی تفاوت نباید نادیده انگاشت. نامبرده پیش از «نهضت آزادی» و شریعتی به طرح اسلام در میان روشنفکران پرداخت.

آقای «علی اشرفی» برای آن که ادعای خود را مبنی بر این که دوران آغاز کار شریعتی، دوران تحجرگرایی و تاریک اندیشی بوده است، استوار بخشد، به سخنان امام «متشبت» شده چنین آورده است: «امام در توصیف آن دوران می گویند: در شروع مبارزات اسلامی اگر می خواستی بگویی شاه

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

خائن است بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است، عده ای مقدس‌نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند...»

راستی امام «در توصیف» کدام «دوران» سخن می‌گویند؟! دورانی که نهضت آغاز شد یا دورانی که شریعتی به صحنه آمد؟! «شروع مبارزات اسلامی» در چه سالی بوده است؟! سال ۱۳۴۱ که امام نهضت را آغاز کرد یا سال ۱۳۴۸ که دوران قهر و خشم و ستیز بر ضد زورمداران، تحجرگرایان و عاقبت‌طلبان بود؟ در سال ۱۳۴۸ که طرح «حکومت اسلامی» امام در آسمان ایران طنین افکنده و زمین را زیرپای آزادیخواهان به لرزه درآورده و زندان‌ها از علما و روحانیان و توده‌های مذهبی انباشته بود آیا، «روحانیان در مرگ آبد تحجر و تقدس‌مآبی» گرفتار بودند؟! و اگر می‌خواستی بگویی شاه خائن است بلافاصله جواب می‌شنیدی که شاه شیعه است؟! آیا در سال ۴۸، سال حضور شریعتی در صحنه فرهنگی کسی را که در میان مردم آبرو داشت توان آن بود که از شاه دم بزند؟

می‌بینید که تاریخ چگونه تحریف و واقعیت‌ها به چه شیوه‌ای وارونه نشان داده می‌شود؟ چه دردناک و تاسف‌انگیز است که در یک روزنامه کثیرالانتشار نظام جمهوری اسلامی که با بودجه بیت‌المال اداره می‌شود، سخنان امام که به دهه ۱۳۳۰ مربوط بوده به دوران پایانی دهه ۱۳۴۰ پیوند بخورد و ده سال آزرگار در این میان گم شود.

این درست است که «علی اشرفی»ها از تاریخ انقلاب اسلامی بی‌خبر و بیگانه‌اند لیکن جا داشت پیش از آن‌که خامه بگیرند و بر کتاب نهضت امام خمینی و نویسنده آن بتازند، این کتاب را یک دور می‌خواندند تا دریابند که شروع مبارزه و آغاز نهضت اسلامی در چه تاریخ بوده و شریعتی در چه برهه‌ای و در چه شرایطی به صحنه آمده است.

برای اطلاع آن دسته از خوانندگان که از تاریخ انقلاب اسلامی و آغاز نهضت امام آگاهی با یستند ندارند، باید یادآور شوم که نهضت اسلامی ایران در ۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ آغاز گردید. اما در این دوران تاریک که غبار نومیدی، پژمردگی و تحجرگرایی چهره جامعه اسلامی را کدر و کریه ساخته بود در

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

دو جبهه به مبارزه برخاست؛ در جبهه درونی با اندیشه های واپسگرایانه و استعماری مانند: «جدایی دین از سیاست»، «دعاگویی برای شاه شیعه و اسلام پناه» و «دست روی دست گذاشتن تا دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند» و... به رویارویی برخاست و در جبهه بیرونی به بت شکنی دست زد و دیری نیابید که در سایه روشنگری ها و افشاگری های خود توانست بسیاری از واپسگرایان و عاقبت طلبان را به خود آورد و به صحنه کشاند و یا منزوی سازد. برد جهش بار امام در جبهه درونی تا آن جا بود که شماری از عناصر واپسگرا و بی اعتقاد به مبارزه و نهضت ناگزیر شدند که برای حفظ شخصیت خویش، از مبارزه دم زنند و در صف مجاهدان راه اسلام بایستند و بدین گونه زمینه برای قیام اسلامی ۱۵ خرداد ۴۲ فراهم آمد.

۱۵ خرداد ۴۲ نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ایران بود که به دوران مبارزات مسالمت آمیز و پارلمانی پایان داد و اندیشه ها را به سوی مبارزات قهرآمیز و مسلحانه کشانید. از دیگر دستاوردهای آن قیام مقدس و خونین فروپاشی دیوار سیاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه بود و این حقیقت را بسیاری از تحلیل گران و اپوزیسیون ایران در آن روز، در نشریه های برون مرزی خود، بازگو ساخته و بدان اعتراف کرده اند.^۱

در این دوره حساس و سرنوشت ساز، دکتر علی شریعتی اصولاً در ایران نبود بلکه با بورس «اعطایی» از دانشگاه آریامهری در فرانسه ادامه تحصیل می داد و زیر نظر اساتیدی مانند «ماسینیون» صلیبی و کورویج سرگرم اسلام شناسی و شناخت اسلام بود. شریعتی در برهه ای به ایران آمد (۱۳۴۳) که شماری از افراد روحانی، دانشجو، بازاری و... دست در دست یکدیگر به مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی پرداخته بودند. حجت الاسلام والمسلمین آقای انواری به جرم همکاری با گروه شهید محمد بخارائی و اعدام انقلابی حسنعلی منصور و حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمدجواد حجتی به جرم همکاری با شماری از دانشجویانی که حزب زیرزمینی «ملل اسلامی» را بنیاد نهاده بودند، به ترتیب به ۱۵ و ۱۰ سال زندان محکوم شده بودند. عالمان مجاهد مانند شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح، شهید باهنر، شهید هاشمی نژاد، مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای،

^۱ در این باره به کتاب نهضت امام خمینی ج ۳، ص ۲۰۱ نگاه کنید.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی و ... افزون بر ارتباط تنگاتنگ سیاسی و مبارزاتی با دانشگاهیان، جلسات اعتقادی و آموزشی برای دانشجویان در تهران، قم و مشهد برگزار می‌کردند و نسل تحصیل‌کرده و دانشگاهی را هرچه بیشتر به سوی اسلام می‌کشاندند. در همین سال‌ها، کتاب‌های گرانبهای پیرامون مسائل مهم سیاسی و اجتماعی اسلام از سوی اندیشمندان روحانی انتشار یافت، جو اسلام‌خواهی و گرایش به مذهب در دانشگاه‌ها تا آن پایه اوج داشت که شماری از دانشجویان وابسته به «جبهه ملی» و «نهضت آزادی» نیز بر آن شدند با تکیه بر اسلام و مذهب تشیع به بنیاد سازمانی قهرآمیز دست بزنند (۱۳۴۴).

شریعتی از آن تاریخی که به ایران بازگشت (۱۳۴۳) تا روزی که به صحنه آمد (۱۳۴۸) نه تنها با جو تحجرگرایی و تاریک‌اندیشی روبرو نبود بلکه اوج و گسترش اندیشه‌های انقلابی اسلام و مبارزات تند و قهرآمیز در میان قشر گسترده‌ای از ملت ایران را شاهد و ناظر بود، از این رو، خود را ناگزیر می‌دید که اگر توان ایستادن در صف مردم مسلمانان انقلابی را ندارد، دست کم با دم زدن از قهرمانان ستیزگر و سلحشور تاریخ اسلام و مسائل انقلابی در دل ملت ایران «به هر حيله رهی» باز کند.

بر این باور نیستم که در دوران آمدن شریعتی به صحنه، تحجرگرایی در حوزه‌ها و محیط‌های مذهبی، نیز اندیشه لائیک در دانشگاه‌ها و محافل روشنفکری به کلی از میان رفته بود (این گونه کژاندیشی‌ها همیشه وجود دارد) بلکه سخن بر سر این است که در آن دوران، اندیشه‌های انقلابی بر پایه اسلام ناب محمدی، جو غالب بود و این ادعای آقای «علی اشرفی» که شریعتی در دورانی به صحنه آمد که گرایش به مارکسیسم از سویی و تحجر و مقدس‌مآبی از سوی دیگر غوغا می‌کرد، دروغی بیش نیست و تحریف آشکار تاریخ است. و «علی اشرفی» با ترسیم و توصیف این گونه‌ای از دوران به صحنه آمدن شریعتی به یکی از بزرگ‌ترین وارونه‌نویسی‌ها و تحریف‌گری‌های تاریخ دست زده است و برای تبرئه او واقعیت‌ها را دگرگون نمایانده و آنچه را که به پیش از آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱ مربوط بوده به دوران آمدن شریعتی به صحنه فرهنگی در سال ۱۳۴۸ وانمود کرده است!

شریعتی در چهرهای دیگر (قسمت دوم)

ادامه مقاله پاسخ به سلسله مقالات بار دیگر شریعتی

۶- «علی اشرفی» در سلسله نوشته های خود به جای پرداختن به بررسی سندهای منتشر شده پیرامون ارتباط و هماهنگی شریعتی با ساواک، به نمایش گفتار و نوشتار نامبرده زیر عناوین «جایگاه جامعه شناسی در اندیشه شریعتی»، «روشنفکران دست آموز راه بلد استعمارنو»، «عملکرد فرهنگی استعمار در جهان سوم»، «کارکرد استعمار در نفی و مسخ مذهب»، و... دست زده و از این راه به اصطلاح کوشیده است زندگی پشت پرده شریعتی را به نمایش گذاشتن شیرین زبانی ها و شیرین کاری های قلمی او پوشیده دارد و از آشنایی ملت ما با چهره دیگر او جلوگیری کند ! در صورتی که از دید اسلامی «سیر از ظاهر باطن» و توجه به سیرت و درون افراد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. قرآن کریم عناصر ظاهربین (ظاهریه) را مورد نكوهش قرار داده : «یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا» و اطمینان به افرادی که نسبت به آنان شناخت درونی به دست نیامده، از نظر دین و خرد محکوم است.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

ای برادر! سیرت زیبا ببین

من نمی گویم عناصری را که هنوز به شکل ریشه ای و ماهیتی شناسایی نشده اند باید راند و محکوم ساخت و دست رد بو سینه آنان زد که این نیز از دید اسلام نکوهیده و ناپسند است بلکه اطمینان و اعتماد به افراد - به ویژه افرادی که برآنیم سر در راه آنان گذاریم و راه و اندیشه آنان را پی بگیریم - بایسته است که با شناخت ژرفی از درون و برون آنان همراه باشد و این نکته به طور ریز و دقیق مورد بررسی قرار گیرد که گفتار آنان تا چه پایه ایی با رفتار آنان سازگار ی دارد و این ریزبینی و تیزنگری برای یک مورخ متعهد و بی غرض اهمیت ژرفی دارد و رسالت تاریخی ایجاب می کند که از

سطحی‌نگری ظاهربینی و ساده‌گرایی پرهیزد و کارکردهای افراد را با تیزبینی و ریزبینی ویژه ای مورد بررسی قرار دهد. به گفته شاعر

تو مو می‌بینی و من پیچش مو

تو ابرو، من اشارت‌های ابرو

درون‌نگری و اشارت‌های جریان تاریخی را دیدن، پاییدن و کاویدن، پایه کار یک مورخ متعهد و فرهیخته است، آنان که تنها مو می بینند و قلمفرسایی‌ها، سخنوری‌ها و به فرموده شهید مطهری «اسلام‌سرایی» افراد را معیار خوبی‌ها، درستی‌ها و وارستگی‌های آنان می‌شمارد و از کنار سدها سند و مدرک سازش و تسلیم و زبونی آنان بی تفاوت می‌گذرند، نمی‌توانند روشن‌اندیشانی باشند که سره را از ناسره بازشناسند.

اگر گفتار و نوشتار آدم رنگ کن و صوری افراد بتواند پژوهشگران و آزاد اندیشان را از کنکاش پیرامون زندگی پشت پرده آنان بی نیاز سازد، باید گفت که همه دورویان، نفاق پیشگان و جاسوس‌مآبان، با چنین معیاری تبرئه اند زیرا یکی از ویژگی‌های این‌گونه عناصر، زبانی شیرین، دلنشین و قلمی شیوا و گیرا می‌باشد و به گونه‌ای سخن می‌گویند و قلم می‌زنند که «مخاطبان آشنا» را مجذوب و مسحور گفته‌ها و نوشته‌های خود می‌سازند.

میرزا ملک‌خان در نوشته خود زیر عنوان «قانون» از آزادی، قانون، دموکراسی و مسائل انسانی فراوان سخن گفته و روی آن تکیه کرده است، با ید دید اگر روزی رشوه‌خواری‌ها، وطن‌فروشی‌ها و جاسوس‌مآبی‌های او مطرح گردید و مورد بررسی قرار گرفت، آیا «علی‌اشرفی»‌ها به خود این رخصت را می‌دهند که با انتشار بخش‌هایی از «قانون» به دفاع از میرزا ملک‌خان برخیزند و آن نوشته‌های فریبنده و عوام‌فریبانه را گواهی بر وارستگی او قرار دهند و ادعا کنند که رشوه‌خواری و جاسوسی نامبرده برای بیگانگان از روی «تقیه» و تاکتیک بوده است؟!

ابوالحسن بنی‌صدر در کتاب‌ها و نوشته‌های خود پیرامون اخلاق اسلامی، ولایت فقیه و ... فراوان قلمفرسایی کرده است. اگر روزی و روزگاری مورخ متعهدی با دستیابی به اسناد پشت پرده نامبرده

بر آن شد که چهره اصلی او را بنمایاند، آیا آقای «علی اشرفی» با تکیه بر گفتار و نوشتار نامبرده به دفاع از او می پردازد و از آن نوشته ها چنین برداشت می کند که اسناد منتشر شده پیرامون نامبرده نمی تواند گواهی بر خیانت، خودبینی و خودپرستی نامبرده باشد زیرا که او در کتاب «کیش شخصیت» با تکیه به آیات و روایات، منیت و خودبینی را سخت نکوهش کرده است؟!

راستی آن گاه که کتاب «شریعتمداری در دادگاه تاریخ» انتشار یافت آقای علی اشرفی کجا بودند که با چاپ بخش هایی از اعلامیه ها، سخنرانی ها و مصاحبه های او در یک روزنامه کثیرالانتشار به دفاع از او برخیزند و ادعا کنند کسی که در اعلامیه خود می نویسد: «من تا آخرین قطره خون در این راه مبارزه می کنم چگونه ساکت بنشینم و حال آن که اساس اسلام در خطر است» چگونه ممکن است با دربار و ساواک سروسری داشته باشد؟! و آن چه را که گفته است از روی تقیه و تاکتیک بوده است! چنان که آورده شد، کتاب نهضت امام خمینی ج ۳ بر آن نبوده است که شریعتی را از دید علمی - اعتقادی و باورمندی به مبدأ و معاد مورد ارزیابی قرار دهد و پیرامون نوشته ها و گفته های او از این زاویه به بررسی بپردازد بلکه طبق رسالت تاریخی ارتباطات پشت پرده او را به عنوان یک جریان تاریخی دنبال کرده و روی یک سلسله واقعات و انگشت گذاشته است و هواداران شریعتی خواه او را اسلام شناسی بی همتا، متفکری اسلامی، فقیهی جامع الشرایط و ابرمردی انقلابی بیندازند و خواه این واقعات را بپذیرند که شریعتی از الفبای اسلام ناب محمدی (ص) بی خبر بوده است، به این حقیقت که نامبرده با ساواک در ارتباطی ژرف و گسترده بوده است آسیب نمی رساند و با سرهم کردن بخشی از گفته ها و نوشته های او این اسناد و مدارک تاریخی را نتوان به زیر سؤال برد و او را تبرئه کرد. شریعتی را چه اسلام شناس پندارند و بر این باور باشند که در شناساندن اسلام به نسل تحصیل کرده نقش داشته است و چه با دید واقع بینانه چنین نقشی را باور نداشته باشند نمی توانند این حقیقت را انکار کنند که با ملتش با راستی و درستی برخورد نکرده است و در همان شرایطی که شعار می داده که «اگر شمع آجینم کنند حسرت یک آخ را بر دلشان باقی می گذارم!» در پشت پرده با عوامل رژیم شاه در ارتباط بوده و مدیحه سرایی می کرده است.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

۷- نوشته‌اند که: «... شریعتی برا فراهم آوردن شرایط فعالیت فکری برای خویش به صورت حساب شده و از سر تقیه و پنهان کاری مطالبی را مطابق مواضع رسمی رژیم شاه نگاشته و برای فریب مقامات ساواک در اختیار آنان قرار داده بود...»!!

نخست بایستی از آقای «علی اشرفی» پرسید آیا جنابعالی معنی و شرایط «تقیه» را در اسلام می‌دانید و می‌توانید در یک میزگردی که این نگارنده نیز افتخار حضور داشته باشد آن را توضیح دهید؟ و روشن سازید که در چه شرایطی بای «تقیه» کرد و در کجا «تقیه» جایز نیست و...

دوم باید دانست که یکی از خطرناک ترین شیوه‌های منافقانه این است که عناصری در راه توجیه خلافکاری‌های خود یا «اساطیر» خویش می‌کوشند که از اسلام مایه بگذارند و کارهای خود را منطبق با اسلام بنمایانند، این شیوه زشت و ناروا در درازای تاریخ آسیب‌های سنگینی بر اسلام وارد کرده است. عناصر فرصت طلب و بازیگران کوردل همواره بر آن بودند که خیانت ها، نابکاری‌ها و رسوایی‌های خود را با بهره‌گیری‌های ناروا از اصول اسلام درست بنمایانند، از این رو، می‌بینیم که منافقان، تصاحب نوامیس دیگران را «انقلاب ایدئولوژی» نامگذاری می‌کنند، تجاوز به مال و جان مسلمانان را «جهاد» می‌خوانند! و ترور مردم بی گناه را «قصاص» و بدین گونه راه توجیه را برای جنایات خویش باز می‌گذارند.

سوم آیا آقای «علی اشرفی» به همه آنان که در برابر رژیم شاه سرتسلیم فرود آوردند و با ساواک به نوعی همکاری کردند، این رخصت را می‌دهند که با دستاویز «تقیه» گردن خود را افراخته دارند! و خود را طلبکار اسلام و انقلاب بدانند؟

آیا برای شریعتی رواست که به نام «تقیه» با رژیم شاه همکاری داشته باشد لیکن برای شریعتمداری به عنوان یک مرجع تقلید، چنین دستاویزی ناروا می‌باشد؟!!

چهارم در آن روزگاری که عالمان دینی و اساتید اندیشمند حوزه های اسلامی با قلم و بیان خویش نه تنها «فعالیت فکری» گسترده‌ای را دنبال می‌کردند، بلکه مبارزه با زورمداران حاکم را نیز تداوم می‌بخشیدند و در این راه از زندان، شکنجه و کشته شدن نیز پروایی نداشتند، باید دید شریعتی را

چه می شده که در راه فعالیت فکری خویش « بایستی با پرویز ثابتی و دیگر جلادان خون آشام ساواک همنشین می شده است؟! آیا بدون این همنشینی، همکاری و تملق گویی، ریشخند علامه مجلسی، مقدس اردبیلی و دیگر بزرگان اسلام و بازگو کردن قصه بی بی شهربانو، ناشدنی بوده است؟! راستی در شرایطی که امام «تقیه» را حرام و اظهار حقایق را واجب می شمردند و عالمان وارسته دست از «تقیه» شسته با همه نیرو به صحنه مبارزه شتافته بودند، شریعتی را چه سر مگویی بر آن داشته که به «تقیه» رو آورد؟!

پنجم راستی چه شده است که هواداران شریعتی یکباره از «اصحاب تقیه» شده‌اند؟! آنان که تا دیروز علامه مجلسی را به جرم آن که در دوران ناآگاهی توده‌ها از روی «تقیه» با شاهان صفوی برخورد کرده است، «از گروپیچ یهودی بدتر» می‌شمردند، امروز سازشکاری‌ها، ذلت‌پذیری‌ها و بند و بست‌های اسطوره خویش را بر پایه «تقیه» و پنهان‌کاری «توجیه» می‌کنند.

ششم چگونه در خور پذیرش است که شریعتی در ظاهر شعار دهد: «اگر شمع آجینم کنند حسرت یک آخ را بر دلشان باقی می‌گذارم و در پنهان به اصطلاح به نام «تقیه» به آن گونه تملق‌گویی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها دست بزنند؟!

هفتم شریعتی در آن شرایطی که در شهر مشهد در کنار زن و زندگی خویش با آسودگی خاطر به کار و کوشش، تدریس و تعلیم سرگرم بوده، چه خطری او را تهدید می کرده است که به اصطلاح «تقیه» پیشه کند و نامه ۴۰ صفحه‌ای به حضور ساواکی‌ها تقدیم دارد و مطالبی را که هرگز ساواک از او نخواستہ بوده بازگو سازد؟!

هشتم آیا شریعتی تنها در پشت پرده از رژیم شاه و ساواک «تقیه» می‌کرد! و آن‌گاه که در مراسم و محافل مذهبی حضور می‌یافت به «تقیه» نیازمند نبود! و به پرخاشگری و افشاگری بر ضد آنان می‌پرداخت؟! و مقامات ساواک نیز تا آن پایه لوده بوده‌اند که به همان «مطالبی که شریعتی مطابق مواضع رسمی رژیم شاه در پشت پرده نگاشته و برای فریب مقامات ساواک در اختیار آنان قرار داده بود» به راستی فریب می‌خوردند و دل خوش می‌داشتند و به مواضع آشکار و رسمی او که به

عنوان «معلم انقلاب» به مردم درس انقلاب بر ضد شاه می آموخت! هیچگاه کاری نداشتند! و تنها به همین بسنده می کردند که به طور سرگوشی رضاخان، محمدرضاخان و «انقلاب سفید» شاه را ستایش کرد؟! و آشکارا هرچه می خواهد بگوید و بنویسد؟!

نهم از همه این نکته ها گذشته، نوشته ها و دیدگاه های شریعتی پیرامون رژیم شاه، «انقلاب سفید» امریکا و دیگر برنامه های اسارت بار آن رژیم، ژرف تر و ریشه ای تر از آن است که بتوان آن را از روی «تقیه» و تاکتیک پنداشت. گفتار و نوشتاری که بر پایه باورمندی درونی است با آن گونه گفته ها و نوشته هایی که از روی فشار، ناچاری و تاکتیک است تفاوتی از زمین تا آسمان دارد.

گویند که چند تن از راهزنان، شبانگاهان به خانه ای یورش بردند و مرد صاحبخانه را اسیر ساخته، تیغ تیزی را به زیر گلوی او نهاده اعلام کردند اگر می خواهی از مرگ برهی همسرت را بر آن دار که برای ما برقص! زن بیچاره! که جان همسر خود را در خطر می دید به رقص پرداخت و آن چه «قر»، ادا و اطوار آموخته بود به کار بست! و خلاصه برای راهزنان یک رقص جانانه ای کرد! تا دست از سر همسرش برداشتند و رفتند. مرد بدبخت! که خود را سخت زیان بار می دید رو به همسرش گفت: ای زن! این درست که برای نجات جانم، ناگزیر به رقص شدی لیکن آن ادا اطوارها و خوشرقصی های تو را چگونه توجیه کنم؟!

حقیقت این است که موضع گیری ها و اظهارنظرهای شریعتی در نوشته های که به ساواک تقدیم داشته و گفتگوهایی که با آن سازمان جهنمی داشته مایه دارتر از آن است که بتوان آن را از روی ترس و «تقیه» انگاشت. از روش و منش نگارش و مطالبی که در آن آمده به خوبی پیداست که نکته ها از دل برخاسته و طبعاً بر دل آن «مخاطبان آشنا» (مقامات دربار و ساواک) نشست است.

آیا طرح شریعتی برای کنترل دانشجویان ایرانی برون مرزی و پیشنهاد راه های پیشگیری از مبارزات آنان بر ضد رژیم شاه را می توان از روی «تقیه» و تاکتیک پنداشت؟! او در پیشنهاد خود برای کنترل و به راه آوردن دانشجویان برون مرزی آورده است:

«... این را نباید انکار کرد که تبلیغات ضد دولت و علیه اقداماتی که در ایران می شود در خارج کم نیست، حملات فراوان است و خودتان بیشتر و بهتر به ریشه ها و هدف های آن و اشخاص و عوامل آن آشنایی دارید. این را هم نمی توان انکار کرد که این امواج مداوم بر روی مغز و روح دانشجویان بیش و کم اثر می گذارد... باید در برابر آن پادزهری باشد تا بتواند این امواج را خنثی کند. اتهامات، انتقادات و حملات را پاسخ بگویند آن هم پاسخ منطقی و عمیق و مستند... رادیو ایران را در خارج حتی اروپا غالباً نمی توان شنید، مطبوعات زمینی به آن جا نمی رسد فقط کیهان و اطلاعات هوایی است که مختصر آن هم به دست بسیار معدودی که در وضع مالی خوب هستند... نباید توقع داشت که تنها انتشار خبر اصلاحات، یا تقسیم اراضی یا نابودی فئودالیت یا آزادی زنان و غیره دانشجویان را در خارج قانع کند و تبلیغات فراوان مخالف را خنثی سازد. الان این تحولات ایران در روحیه بسیاری از دانشجویان گرچه اطلاع دقیقی از آن ندارند تردید و تزلزلی نسبت به عقاید و تصورات سابقشان پدید آورده است و این بر دولت است که از این زمینه ها برای آشنایی آنان به وضع تازه ای که در ایران پدید آمده ... حداکثر استفاده را بکند ... باید بیشتر از هرچیز به تحصیل کرده ها و به خصوص دانشجویان خارج کشور ... بیندیشند و آنها را نه تنها به تحقق آن چه می خواهند قانع سازد بلکه از نیروی آنان در راه انجام تحولات ریشه ای در جامعه ایرانی کمک گیرد ... به عقیده من قانع کردن دانشجویان ایرانی خارج کشور نسبت به تقسیم اراضی، نابود شدن فئودالیت، آزادی زن، تجهیز علیه بیسوادی و سهم کردن کارگر در سود، به مراتب آسان تر و فوری تر از دیگران...^۱ شریعتی در نامه ۴۰ صفحه ای که از مشهد برای ساواک نگاشته سخت به خود بالیده است که پیشنهادهایی برای شناساندن «انقلاب سفید شاه» به دانشجویان برون مرزی، به ساواک داده و آن پیشنهاد نیز از سوی آن سازمان به کار بسته شده است!! به این فراز از نوشته شریعتی دقت کنید:

«... در ضمن در همین بازپرسی ها بود که من گفتم که ماموران اطلاعات و مطبوعات و کسانی که معرفی ایران و اوضاع ایران را در خارج بر عهده دارند چنان ضعیف یا سهل انگارند که به هیچ وجه کوچکترین قدمی موثر در راه شناساندن جریانات اخیر ایران و تغییرات ریشه ای اجتماعی که در آن

^۱ نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۱۵۱.

رخ داده است، بر نداشته اند و شاید خود نیز به درستی و عمق از آن آگاه نیستند و تنها کاری که می‌کنند گذاشتن چند عکس و خبر در اوراق پراکنده و رنگین در گوشه و کنار سفارتخانه ها و سرپرستی‌هاست که هر مراجعی آمد نظری بدان بیفکند و با این روش نمی‌توان افکار بیست و چند هزار دانشجویی را که سالی یکبار بیشتر به سفارتخانه‌ها سر نمی‌زنند و هر وقت هم برای کاری می‌آید به آن اوراق رنگین که تنها بودجه هنگفتی را بر دولت تحمیل کرده است نگاه نمی‌کند و اگر سیل‌وار افکار و آرا و تبلیغات مداوم و قوی و مخالف و تصور قبلی ای هم که از ایران شش هفت یا ده پانزده یا بیست و پنج سال پیش که از ایران آمده در مغز دارد این اثر مقاومت نمی‌تواند بکند و دیر نمی‌پاید و محو می‌شود. این ماموران هرگز شایستگی مقابله با موج تند و مداوم و قوی تبلیغات مخالف را ندارند، حتی به دانشجویی که شخصا علاقمند باشد که درباره ایران و تحولات و اصلاحات و تغییراتی که در ایران رخ داده است اطلاعاتی دقیق کسب کند و بدان ها مراجعه کند و بپرسد و اطلاعات و اسناد و مدارک بخواهد پاسخی نمی‌توانند داد. یکی از نمونه‌های خود من که جامعه‌شناسی می‌خواندم و همواره به دنبال مطالعه تحولات اجتماعی ایران و اطلاعات و اسناد و مدارک مربوط به شناخت ایران بودم و به دست نیاوردم و تصور و قضاوتم درباره ایران ۱۳۴۲ همان ایران پیش از ۱۳۳۸ بود که ترکش کردم و چنان که همان جا به من اطلاع دادند مطلب در کارگردانان سیاست دولت اثر گذاشت و دست به اقدامات مهم برای جبران این نقص زدند که احتمالاً این یادآوری بی‌تاثیر نبوده است...^۱

آیا شریعتی پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۳۶ نیز به «تقیه» نیازمند بوده که بنا بر اعتراف خود «نامه مفصل به سازمان» نوشته و به اصطلاح بسیاری از مسائل سیاسی و روانی و فکری را حل‌جی کرده؟! چنان که خود نوشته است: «...بدین طریق ما که در حال بیم و نومیدی مطلق رفتیم در میان اعجاب مردم یک ماهه برگشتیم و رفتار سازمان و سرعت عمل و به خصوص دقت نظر و بی‌غرضی شگفتی که در کار رسیدگی به پرونده ما محسوس بود در روحیه ما اثر مطلوبی گذاشت و من همان روز پس از آزادی نامه مفصل به سازمان نوشتم و بسیاری از مسائل سیاسی و روانی و

^۱پیشین، ص ۱۷۲.

فکری را که مطرح بود حلاجی کردم و این نامه چنان که شنیدم و شاید در پرونده‌ام موجود باشد، در بازپرسیان و صاحب‌منصبان سازمان اثر عمیقی بخشیده است...^۱ آیا تقدیم نامه دوستانه به سرتیپ بهرامی جلاد (رئیس ساواک مشهد) از سوی شریعتی با عنوان «دوست گرامی» پیش از رفتن به حج نیز «از سر تقیه و پنهانکاری» بوده و بدون تقدیم چنین نامه‌ای حج «مقبول نمی‌افتاده» است؟! به متن نامه شریعتی و زیرنویس آن که از سوی سرتیپ بهرامی است توجه کنید:

«دوست گرامی»

پس از عرض سلام قریب چندین هفته پیش برای عرض تشکر کلی (!؟) و دیروز و امروز برای عرض سلام و به خصوص مشورتی که داشتم خدمت رسیدم متأسفانه موفق نشدم، غرض از مشورت مسئله سفری بود که دعوت شده بودم که چون مسلم نبود و مشکلاتی در بین بود مرا تا دیروز در انتظار گذاشت تا پس از رفع احتمالی آن با سرکار در میان بگذارم که متأسفانه فشار کار شخصی و شغلی که در این یک شبانه‌روز باید تمام می‌کردم فرصت نداد که بیش از این بتوانم برای ملاقات با سرکار مراجعه کنم گرچه بسیار لازم می‌دانستم. چون امروز باید در تهران باشم که احتمالاً ملاقاتی خواهم داشت امیدوارم در مراجعت توفیق دیدار دست دهد. باتشکر بسیار.

ارادتمند شریعتی

به استحضار می‌رساند

چندین بار درخواست شد که با دکتر شریعتی در مورد مفاد نامه شماره ۳۱۲/۶۲۷۱ - ۸/۱۰/۱۳ مذاکره شود. وی چند روزی بیمار و بستری بود تا این‌که دیروز بعد از ظهر مراجعه و نامه را تقدیم داشته و با تلفن با اینجانب تماس گرفت و اظهار داشت

^۱پیشین، ص ۱۶۶.

که خیلی مایل هستم در تهران با دوستان تماس بگیرم. تلفن آقای عطارپور رئیس

بخش ۳۱۲ به او داده شد که تماس بگیرد. ۱۱/۷»^۱

آیا به راستی شریعتی در به در به دنبال مقامات ساواک در مشهد و تهران می‌گشته تا مراتب «تقیه» و «پنهانکاری» خود را اظهار کند؟!!

صفحه ۶

سه‌شنبه ۹ آذر ۱۳۷۲

روزنامه کیهان

پاسخ به مقالات «بار دیگر شریعتی» (قسمت سوم)

۸ - آورده که: «... منظور شریعتی از رنسانس اسلامی نه اصلاح دینی به معنای آوردن دین تازه و خارج از چارچوب اسلام - آن‌چنان که در نهضت لوتری در غرب شاهد بودیم - بلکه دقیقاً به معنای بازگشت به روح و جوهر حقیقی اسلام است که طی قرون، دگرگون شده و در نتیجه به جای ایجاد تحرک و جوشش و مسئولیت اجتماعی به عامل رکود و سکون و واسطه قدرت های زورمند برای سلطه بر توده‌های عوام مبدل گردیده است...»

اولاً «پروتستان‌بیزم» بدون «تجدید نظر» و دگرگونی در دین مفهوم ندارد از این رو، همه آنان که از «پروتستان‌تیزم» دم می‌زدند، و می‌زنند خواهان کوتاه کردن دست عالمان اسلامی و جانبدار «اسلام منهای روحانیت» هستند زیرا به خوبی دریافته‌اند با کنار رفتن اسلام‌شناسان از صحنه، مسخ اسلام به آسانی صورت خواهد گرفت . مارتین لوتر نیز که بر ضد کلیسا قیام کرد شعارش این بود : «مسیحیت آری - قدرت مطلقه پاپ نه!»

همه آنان که در اندیشه به اصطلاح رنسانس دینی بودند این نقشه را در سر داشتند که دست دین‌شناسان را کوتاه کنند و آنان را به انزوا بکشانند، آنان به خوبی دریافته بودند که با کنار زدن کارشناسان دینی از جامعه، و به صحنه آمدن مشتی «روشنفکر مآب» به نام حقوق‌داران و کارشناسان دینی، خود به خود اصالت دین آسیب خواهد دید و راه برای مسخ دین خدا هموار خواهد شد - چنان‌که در پی رنسانس دینی در جامعه مسیحیت چنین شد - و چنان که اگر ایستادگی سرسختانه

^۱ پیشین، ص ۱۹۱.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

عالمان پاک باخته در برابر موج خطرناکی که سردمداران همین جریان «روشنفکری» پدید آورده بودند نبود، بی تردید اسلامی که امروز در جامعه اسلامی ایران رواج داشت اسلامی بود که اکنون منافقین دنبال می‌کنند یعنی دین خدا را طبق خواسته‌ها و امیال نفسانی توجیه و تفسیر کردن و بر پایه مسائل شهوانی و حیوانی احکام خدا را دگرگون ساختن و وارونه نمایاندن.

و ثانياً، اگر هدف و انگیزه شریعتی «ایجاد تحریک و جوشش در جامعه اسلامی و بازگشت به روح و جوهر حقیقی اسلام» و رهانیدن دین از «عامل رکود و سکون و واسطه قدرت های زورمند برای سلطه بر توده‌های عوام و...» بود، باید دانست پیش از آن‌که او به صحنه بیاید - چنان‌که پیشتر آورده شد - از سوی امام و عالمان دین باوری که سر در راه امام گذاشته بودند، این کار صورت گرفته بود، لیکن نه از راه ریشخند عالمان دینی و پیشوایان مذهبی و بازگو ساختن قصه بی بی شهربانو بلکه از راه انتقادهای سازنده و روشنگری های آموزنده‌ای که امام در چهارچوب نهضت اسلامی خویش دنبال می‌کردند.

شریعتی اگر در اندیشه پالایش اسلام از زنگاری بود که در درازای تاریخ بر چهره اسلام نشسته بود، می‌توانست همصدا با امام و روحانیان مبارز این هدف مقدس را همراه با مبارزه با طاغوت، توان بیشتری ببخشد، نه آن‌که در صحنه نهضت و مبارزه اصولاً وارد نشود و به گونه‌ای قلم بزند و سخن براند که به اعتراف بسیاری از دوستان و همکاران او در آن روز، آب به آسیاب رژیم شاه بریزد و به وحدت و یگانگی ملت مسلمان و مبارزی که پشت سر مجاهدان روحانی به حرکت درآمده بودند آسیب برساند.

اصولاً زورمداران و کاخ نشینان در راه دست یابی به هوس‌ها و خواسته‌های نفسانی و استواری پایه‌های قدرت خود همواره از تحجرگرایی و تحجرگرایان بهره می‌گیرند و در برابر، تحجرگرایان و اندیشه‌های تحجرگرایی نیز در سایه چیرگی دیکتاتورها و حاکمان خودکامه و بی‌فرهنگ، در جامعه رشد می‌کنند و ریشه می‌دوانند. بنابراین مبارزه و رویارویی با هر یک از این دو بدون دیگری شدنی نباشد و دستاورد ارزنده‌ای به همراه ندارد. از این رو، می‌بینیم که امام - چنان‌که آورده شد - نهضت اسلامی خود بر ضد رژیم شاه و استکبار جهانی را همراه با رویارویی با تحجرگرایی و دگراندیشی

آغاز و دنبال کردند و تا روز پیروزی از مصاف در این دو جبهه غفلت نداشتند و در آن روز و روزگار که در راه مبارزه با احیای رژیم کاپیتولاسیون در ایران، به نجف اشرف تبعید شده بودند در طرح حکومت اسلامی همراه با افشاگری بر ضد رژیم شاه به اندیشه های واپسگرایانه به سختی تاخته و اعلام داشتند که:

«... اسلام را به مردم معرفی کنید تا بچه های ما گمان نکنند که این آخوندها ... به سیاست چه کار دارند؟! و باید دیانت از سیاست جدا باشد. بی دینها این را می گویند. استعمارگران گفتند که باید دیانت از سیاست جدا باشد. (آیا) زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سیاست از دیانت جدا بود؟ دو دستگاه بود؟ این حرف ها را آن ها درست کردند تا دین را از تصرف امور دنیا کنار بزنند. آنها دنیا را می خواهند.»

«اگر ما مسلمین جز نماز خواندن، دعا خواندن و ذکر گفتن کاری نداشته باشیم آن ها هیچ کاری به ما ندارند ... شما هرچه می خواهید نماز بخوانید، آن ها نفت شما را می خواهند، به نماز شما چه کار دارند؟ آن ها معادن ما را می خواهند، آن ها می خواهند که ما آدم نباشیم، از آدم می ترسند.»

«خدا لعنت کند استعمارگران را که وظیفه دعاگویی را برای ما تعیین کردند . کجا وظیفه ما دعاگویی است؟ وظیفه ما شمشیر است، وظیفه ما تشکیل حکومت است»

امام در دنباله این بحث آورده اند:

«... قرآن جدیت دارد بر ضد سلاطین قیام کند و موسی را به قیام علیه سلاطین وامی دارد، روایات بسیاری درباره مبارزه با ظلمه و کسانی را که در دین تصرف می کنند وارد شده همه این ها را تنبل ها کنار گذاشته اند و یک روایت ضعیف را که شاید وعاظ السلاطین جعل کرده اند در دست گرفته و مستند قرار داده اند که باید با سلاطین ساخت و درباری شد!! اگر این ها اهل روایت بودند به روایات بسیاری که بر ضد ظلمه است عمل می کردند. این شکم است که انسان را درباری می کند، نه روایت»

امام در رویارویی با تحجرگرایان حوزه نجف و دیگر مجامع مذهبی آورده‌اند:

«... آن آدمی که می‌خواهد چنین منصب مهمی را بر عهده بگیرد و ولی امر مسلمین و نائب امیرالمومنین باشد و در اغراض، اموال و نفوس مردم، مغانم، حدود و امثال آن دخالت کند باید منزّه بوده دنیاطلب نباشد، آن کسی که برای دنیا دست و پا می‌کند - هرچند در امر مباح باشد - امین‌الله نیست و نمی‌توان به او اطمینان کرد، آن فقیهی که وارد دستگاه ظلمه می‌گردد و از حاشیه نشینان دربارها می‌شود و از او امرشان اطلاعات می‌کند امین نیست و نمی‌تواند امانت‌دار الهی باشد. خدا می‌داند که از صدر اسلام تاکنون از این علمای سوء چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد شده است، ابوهریره یکی از فقهاست لیکن خدا می‌داند که به نفع معاویه و امثال او چقدر احکام جعل کرد و چه مصیبت‌هایی بر اسلام وارد ساخت. قضیه ورود علما در دستگاه ظلمه و سلاطین غیر از ورود افراد عادی است. یک نفر آدم عادی اگر وارد دستگاه شود فاسق است بیش از آن چیزی بر آن مترتب نیست لیکن یک فقیه، یک نفر قاضی مثل «ابوهریره» و «شریح قاضی» وقتی که در دستگاه ظلمه وارد شوند دستگاه را عظمت می‌دهند، اسلام را لکه دار می‌کنند، یک نفر فقیه اگر وارد دستگاه ظلمه شد مثل این است که یک امت وارد شده باشد - نه این که یک نفر آدم عادی وارد شده است - و لذا ائمه (ع) از ورود به این دستگاه‌ها شدیداً تحذیر کردند و فرمودند اگر شماها وارد نمی‌شدید کار به اینجاها نمی‌رسید.

«تکالیفی که برای فقهای اسلام است بر دیگران نیست فقهای اسلام برای مقام فقهاتی که دارند باید بسیاری از مباحات را ترک کنند و از آن اعراض نمایند، فقهای اسلام باید در مواردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند، تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بوده که اگر تقیه نمی‌کردند مذهب را باقی نمی‌گذاشتند، تقیه مربوط به فروع است - مثلاً وضو را این طور یا آن طور بگیر - اما وقتی که اصول اسلام، حیثیت اسلام در خطر است جای تقیه و سکوت نیست، اگر یک فقیهی را وادار کنند که برود سر منبر

خلاف حکم خدا را بگوید آیا می‌تواند به عنوان «التقیه دینی و دین آباء» اطاعت کند؟ این‌جا جای تقیه نیست، اگر بنا باشد به واسطه ورود یک نفر فقیه در دستگا ه ظلمه بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه‌دار گردد نباید وارد شود - هر چند او را بکشند - و هیچ عذری از او پذیرفته نیست مگر این‌که معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلایی بوده است مثل محقق (ره) و علی بن یقین که معلوم است برای چه وارد شده‌اند، با خواجه نصیر رضوان الله علیه که معلوم است در ورود او چه فوایدی بود.

البته فقهای اسلام از این حرف‌ها منزّه‌اند، وضعشان از صدر اسلام تاکنون روشن است مثل نور پیش ما می‌درخشد و لکه‌ای ندارند و آن آخوندهایی که در آن زمان با دستگاه بودند از مذهب ما نبودند . فقهای اسلام نه تنها اطاعت آن‌ها را نکردند بلکه مخالفت کردند، حبس‌ها رفتند، زجرها کشیدند و اطاعت نکردند، کسی خیال نکند که علمای اسلام در این دستگاه‌ها وارد بوده یا هستند. البته بعضی مواقع برای کنترل یا منقلب ساختن دستگاه وارد می‌شدند که اکنون هم اگر چنین کاری از ما ساخته باشد واجب است که وارد شویم و این موضوع مورد صحبت نیست، اشکال سر آن‌ها است که عمامه بر سر گذاشته و چهار کلمه هم این‌جا با جای دیگر خوانده یا نخوانده و برای شکم به این دستگاه‌ها پیوسته‌اند، با این‌ها چه کنیم؟

«این‌ها از فقهای اسلام نیستند و بسیاری از این‌ها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند، اگر در اعیاد و دیگر مراسم نتوانست به زور و جبر ائمه جماعت را وادار کند که حضور یابند از خودشان داشته باشند تا «جل جلاله» بگویند!! اخیراً لقب «جل جلاله» به او (شاه) داده‌اند!!، این‌ها فقها نیستند، شن‌اخته شده‌اند، مردم این‌ها را می‌شناسند، در این روایت است که از این اشخاص بر دین بترسید، این‌ها دین شما را از بین می‌برند. این‌ها را باید رسوا کرد، لکه‌دار و متهم ساخت، تهمت که از گناهان کبیره است به این نوع آخوندها لازم است زده شود تا اگر آبرو دارند در بین مردم

اساسی و سازمان اداری و آموزشی وزارت آموزش و پرورش و طرحی نیز برای کنفرانس وزرای فرهنگی جهان که در خاور دور تشکیل می شد و وزیر فرهنگ ایران با هیاتی در آن شرکت کردند تهیه و از این راه همکاری تنگاتنگی با رژیم شاه داشت. بخشی از گفتار امام پیرامون روحانی‌نماها و تحجرگرایان را در آن برهه تاریخی بازگو ساختم تا برای خوانندگان این حقیقت به درستی روشن شود که اولاً این شریعتی نبود که به مبارزه با تحجرگرایی برخاست بلکه پیش از آن که او به صحنه بیاید امام سالیان درازی بود که همراه با مبارزه بر ضد رژیم شاه رویارویی با تحجرگرایان و اندیشه‌های واپسگرایانه را سرسختانه دنبال می کرد و ملت ایران را بر ضد آنان می شورانید و ثانیاً مبارزه با تحجرگرایی و تحجرگرایان و «فراهم آوردن شرایط فعالیت فکری»، به نگارش نامه ۴۰ صفحه‌ای، ۱۰ صفحه‌ای، به ساواک و مغازه سیاسی با پرویز ثابتی و آن ذلت‌پذیری‌ها که شریعتی از خود نشان داده، نیازی نداشته است و نامبرده اگر ر به راستی بر آن بود که با کژاندیشی‌ها و بیراهه‌پویی‌ها در جامعه اسلامی و محافل روحانی مبارزه کند، می توانست راه امام را پی گیرد و تداوم ببخشد لیکن واقعیت این است که شریعتی با اساس روحانیت در ستیز بود و در راه رسیدن به این هدف و انگیزه به کمک و همراهی رژیم شاه نیازی مبرم داشت.

۹- آقای «علی اشرفی»، «قسمت ششم» نوشته‌های خود را با عنوان «کتابی که باید دوباره نوشته شود»!! آغاز کرده لیکن در متن، پیرامون این که چرا این کتاب «باید دوباره نوشته شود» هیچ‌گونه توضیحی نداده است؟! آیا این کتاب به سبب این که با سبک و سلیقه تاریخی نگاری‌های فراماسونری، مارکسیستی، یا لیبرالیستی و ناسیونالیستی به رشته نگارش درنیامده است «باید دوباره نوشته شود»؟!

آیا به این علت که به دور از هرگونه وارونه نویسی‌ها و تحریف‌گری‌ها واقعیت‌های تاریخی را بازگو ساخته است «باید دوباره نوشته شود»؟! آیا به سبب این که کتابی است که به دور از هرگونه حب و بغض شخصی نگارش یافته است باید دوباره نویسی شود؟ و یا به این علت که در انتشار اسناد تاریخی جایگاه بت‌ها، اسطوره‌ها و شخصیت‌ها را در نظر نگرفته، بخشی از اسناد را درز نگ رفته و ملت را در تاریکی نگاه نداشته و با شهادت پرده‌ها را بالا زده است «باید دوباره نوشته شود»؟!

البته این واقعیت تلخ را نتوان نادیده گرفت که بیش از سده ای است که گنداب تحریف گری‌ها، دروغ‌پردازی‌ها و وارونه‌نویسی‌های شماری از تاریخ‌نویسان وابسته به غرب و شرق فضای فکری برخی را آلوده ساخته است و آن‌ها که عمری با نوشته‌های آکنده از دروغ، تحریف و گزارش‌های ساختگی به نام «تاریخ» خو گرفته‌اند، از رایحه دلنواز راستگویی‌ها و درست‌نگاری‌ها رنج می‌برند و نفس کشیدن در جو عطرآگین و نشاط‌آفرینی که واقعیت‌های تاریخی بی‌کم و کاست در آن نگاشته شود برای آنان دشوار است. از این رو، طبیعی است که چشم به راه باشند تا همانند دو سده گذشته تاریخ انقلاب اسلامی نیز به سبک و سیاق و روش و منش تاریخ‌نگاری‌های فراماسونری و یا مارکسیستی به رشته نگارش درآید تا خاطر «مهر مظاهر» کلپ‌نشینانی که رو به کعبه غرب به نیاز ایستاده‌اند آسوده باشد و آرامش از دست رفته «گام به گام» به روانشان بازآید!

نامبرده در این بخش درباره کتاب نهضت امام خمینی، پس از مقدمه‌چینی‌هایی آورده است:

«... ناچاریم مطالب فراوان گفتنی درباره متد و شیوه تاریخ‌نگاری آقای سیدحمید روحانی، ایرادهای وارده به دو جلد کتاب قبلی وی درباره نهضت امام خمینی و دیگر کتاب‌های تاریخی وی، تفاوت چاپ‌های اولیه این کتاب‌ها با چاپ‌های بعدی (۱۹) و... نادیده گیریم...»

درباره این نوشته تنها می‌توانیم بگوییم «المعنی فی بطن الشاعر»! زیرا مقصود نامبرده از این نوشته به هیچ‌وجه برای نگارنده روشن نشد. از این رو ما نیز ناگزیریم این نوشته را مانند بسیاری از دیگر آورده‌های ریز و درشت ایشان در این «مقوله» نادیده انگاریم. در دنباله نوشته بالا آورده است:

«... خوانندگان گرامی تصور نکنند که برای یافتن این همه اتهام و دادن این نسبت‌ها به شریعتی، نویسنده تما می‌زندگی شخصی ۴۴ ساله شریعتی را به شیوه ای علمی مطالعه کرده و یا کلیه آثار وی را مورد کنکاش قرار داده و با بررسی نظرات وی به این قضاوت‌ها رسیده است و یا این که تاثیر و نقش شریعتی را در باروری فکر دینی در جهان معاصر و نیز پیروزی انقلاب اسلامی در ایران مطالع ه کرده است و در

نهایت با بررسی یادداشت های شخصی بجا مانده از وی و تطبیق این همه اسناد موجود در ساواک، چنین نتیجه گرفته است که وی با ساواک و رژیم گذشته رابطه ها داشته و... خیر! نویسنده تنها یک کار انجام داده است و آن مبنا قرار دادن گوشه‌هایی از اسناد موجود در ساواک است...!!

نخست باید دید که آقای «علی اشرفی» چرا مشخص نکرده‌اند که کدام «اتهام» به شریعتی زده شده است، دوم نامبرده که با این همه احساسات و تعصب به دفاع از شریعتی برخاسته آیا، «زندگی شخصی ۴۴ ساله شریعتی را به شیوه ای علمی مطالعه کرده است؟! و کلیه اسناد و مدارک پشت پرده او را مورد کنکاش قرار داده و با بررسی دیدگاه ها و کارکردهای او «به این قضاوت‌ها رسیده است»؟! یا تنها به چند نمونه نوشته‌ها و گفته‌های شیوا، گیرا و احساسات‌برانگیز او دل خوش داشته و خود را کارشناس ارشد در امور زندگی شریعتی پنداشته است؟! سوم آیا برای انتشار اسناد و مدارک پشت پرده شریعتی به مطالعه گفتار و نوشتار ظاهری او نیازی است؟ چهارم کسی که هنوز اسناد پشت پرده شریعتی را ندیده و از زندگی، کارکرد و رفتار و کردار پنهانی او هیچ گونه آگاهی ندارد آیا می‌تواند با تکیه بر نوشته‌های ظاهری و شعارگونه او به دفاع از او برخیزد و خود را از آنان که تا حدی زندگی برونی و درونی او را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده‌اند واردتر و صاحب‌نظرتر بپندارد؟! پنجم ایشان چه سند و دلیلی در دست دارد که نگارنده بدون مطالعه و بررسی زندگی نامبرده و نوشته‌های او، به اظهار نظر پیرامون او نشست و تنها اسناد محرمانه او را ملاک داوری قرار داده است؟

با مطالعه و بررسی که از رفتار، گفتار و نوشتار شریعتی در زمینه مسائل اسلامی در آن روز و روزگار و امروز داشته‌ام باید این واقعیت را با صراحت اعلام کنم که نامبرده نه تنها نقشی در شناساندن اسلام راستین نداشته بلکه با تکیه بر یک بعد از ابعاد اسلام در مواردی مایه گمراهی جوانان مسلمان نیز شده است و نگارنده آماده است در یک میزگرد این حقیقت را برای افراد بی‌غرض و متعهدی که برآند به دور از اسطوره سازی و شخصیت پرستی به واقعیت‌ها آگاهی یابند به اثبات برسانم.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

افزون بر این، این نکته در درازای تاریخ به تجربه رسیده است که عناصر ناآگاه از احکام و امور اسلامی، آنان که با مطالعه چند جلد کتاب دست چندم اسلامی، خود را صاحب نظر و اسلام شناس وانمود می کنند اگر در مسائل اسلامی به دخالت و اظهار نظر بپردازند زمینه گمراهی، بیراهه پویی و کژاندیشی افراد - به ویژه نسل جوان - را فراهم می کنند. چنان که اکنون نیز با چشم سر می بینیم که برخی از شاگردهای یکی از این «روشنفکرانی» که متأسفانه پیرامون اسلام، به بررسی و اظهار نظر می پردازد به شدت به کژراهه کشیده شده و بر ارکان باورمندی آنان به اسلام آسیب رسیده است.

هفتم گیریم که شریعتی نقش اساسی در شناساندن اسلام راستین به نسل جوان دانشگاهی داشته! و دانشگاهها تا سال ۱۳۴۸ کفرستان بوده است، آیا باید به سبب چنین خدمت شایسته و بی مانندی رسوایی های پشت پرده او را درز گرفت؟! و یا با یک دنیا تعصب به توجیح آن نشست؟!

راستی چه کسی اسلام را از جزیره العرب به مصر و عراق و ایران کشانید و این کشورها را که در تاریکی، تیرگی و نادانی به سر می بردند با نور اسلام روشن ساخت؟ آیا این خدمات چشمگیر و برجسته می تواند انسان های آگاه و آزاد پیروان روشن ضمیر اسلام را از بازگو کردن لغزش ها و خرده گیری از ضعف های آنان باز دارد؟!

آقای «علی اشرفی» در دنباله این نوشته خود افزوده است: «متأسفانه دسترسی سیدحمید روحانی به پرونده های شریعتی در ساواک شکل انحصاری دارد یعنی تنها خودش و جمعی از دوستان وی این اسناد را در اختیار دارند و هرگونه که خود بخواهد آن ها را مورد بهره برداری قرار می دهند. این شکل انحصاری استفاده از اسناد هرگز این امکان را برای افراد محقق و بی طرف فراهم نمی کند که آنان نیز با در نظر گرفتن دست کم اسناد دیگر ساواک درباره شریعتی، به نظر واقعی ساواک درباره شریعتی پی ببرند...»

اولا آقای «علی اشرفی» که معتقدند اهل منطق دلیل، برهان و استدلال هستند! و از هرگونه موضع گیری های نسنجیده و حساب نشده پرهیز دارند! باید دید در شرایطی که بنابر اعتراف خودشان اسناد شریعتی انحصاری شده و ایشان هنوز پرونده شریعتی را ندیده و بررسی نکرده اند،

چگونه به خود رخصت داده‌اند که قلم برگیرند و به دفاع از شریعتی بپردازند؟! آیا این اعتراف، آن چه را که نگارنده در بند ۲ این نوشتار یادآوری کرده است، استواری نمی بخشد که اسطوره سازان روزگار ما در اندیشه این نیستند که دریابند شریعتی در پشت پرده چه کرده و چه رفتاری داشته است؟! بلکه برآنند که به هر قیمتی و در برابر هرگونه سندی به دفاع و توجیه بپردازند و آن چه را که می‌گویند و می‌نویسند بیش از یک پیشداوری نمی باشد و هر سندی متقن درباره او ارائه گردد با دستاویز «تقیه» از کنار آن می‌گذرند.

ثانیا باید دید آقای «علی اشرفی»ها چندبار نامه ای به وزارت اطلاعات نگاشته و درخواست مطالعه پرونده‌های شریعتی را داشته‌اند لیکن پاسخ رد شنیده‌اند؟! آیا می‌توانند یکی از نامه‌های درخواستی را در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار به چاپ برسانند؟! ثالثا چه دلیل و برهانی در دست دارند که «سیدحمید روحانی تنها خودش و جمعی از دوستان وی ... هرگونه خود بخواهند «آنها را»؟! مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند؟!

ادعای انحصاری بودن اسناد شریعتی و ادعای این که نگارنده از این اسناد، «هرگونه که بخواهم بهره‌برداری می‌کنم» از آن گونه «اتهاماتی» است که نتوان از کنار آن گذشت و آقای «علی اشرفی» باید در برابر قانون پاسخگو باشند . راستی مقصود آقای «علی اشرفی» از «جمعی از دوستان» و «افراد محقق بی طرف» چه کسانی می باشند؟! آیا «دوستان» نگارنده را آن دسته از آزاد اندیشانی می‌دانند که از بت تراشی و اسطوره سازی و مطلق گرایی گریزانند و با ملت خود با دورویی و دروغگویی برخورد نمی‌کنند؟! و مقصودشان از «افراد محقق بی طرف» آن کسانی هستند که اصولا پیش از آن که سندی درباره شریعتی ببینند به توجیه و داوری و پیشداوری نشستند و آن گاه که اسناد منتشر شد همان پیشداوری‌ها را روخوانی کردند؟!

ادامه مقاله «پاسخ به مقالات بار دیگر شریعتی» قسمت چهارم

اتهام دیگری که نامبرده بر ضد نگارنده ساز کرده این است که «متاسفانه نویسنده جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی به این نصیحت امام بی توجهی کرده و بدون توجه به عظمت کاری که مسئول انجام آن شده، تاریخ را آن گونه که تمایل داشت نگاشته و درباره شریعتی از همان ابتدا مقصد تحلیل‌ها و قضاوت خویش را مشخص کرد و با کنار هم قرار دادن یک سری اسناد که قابلیت تفسیر دیگری دارند به همان نتیجه هم رسید...»

اگر نگارنده نیز همان اسطوره سازان و بت تراشان این مرز بوم به توجیه و تفسیر متعصبانه اسناد پشت پرده شریعتی می پرداخت یا اصولاً طبق خو است آنان این اسناد را درز می گرفت و منتشر نمی کرد و بدین گونه به ملت، تاریخ و نسل‌های آینده خیانت روا می داشت، آیا از دید «علی اشرفی‌ها» تاریخ را آن گونه که تمایل داشت نگاشته و به گمان آنان «به نصیحت امام بی توجهی نکرده بود؟! راستی ملاک و معیار اینکه یک م ورخ «تاریخ را آن گونه که تمایل داشت نگاشته» یا نگاشته چه می باشد؟! بی تردید آن گاه که تاریخ به راستی و درستی نگارش یابد، شماری از باندهای مرموز و وابسته و یا کوردل و بت پرست منافع و امیال خویش را در خطر جدی می بینند و به رویارویی با آن برمی خیزند، لیکن آن چه که در این میان از اهمیت والایی برخوردار است داوری تاریخ و نسل های آینده درباره این نوشته ها می باشد. دیر یا زود نگارنده و علی اشرفی ها از این جهان دیده فرو خواهند بست و خرفه تهی خواهند کرد لیکن اسناد شریعتی در ساواک هیچ‌گاه از میان نخواهد رفت و دیر یا زود برگ برگ آن در دسترس عموم قرار خواهد گرفت و در آن روز که جو روشنفکرسازی، اسطوره‌سازی و شخصیت پرستی از میان رفته و اندیشمندان در پی کشف حقایق و واقعیت ها هستند، روشن خواهد شد که چه کسانی تاریخ را آن گونه که تمایل داشتند نگاشته‌اند و چه کسانی بر واقعیت‌ها و حقایق تکیه کرده و رویدادها را «آن گونه که اتفاق افتاده» بازگو ساخته‌اند.

نگارنده پیش از آن که درباره شریعتی قلم برگردد و به تحلیل و بررسی بپردازد، پرونده های او را مورد کنکاش و بررسی قرار داده، روی نوشته ها و گفته های او ریز شده و آنچه را که در سایه مطالعه، ریزبینی و تیزبینی و زندگی نامبرده دریافته بازگو ساخته است. یادآوری این نکته نیز در خور نگرش است که نگارنده پیش از دستیابی به اسناد پشت پرده شریعتی، خود از افراد خوش بین به نامبرده بود و با آن که نوشته های او را در بسیاری موارد با موازین اسلامی سازگار نمی دید، او را انسانی صادق، دلسوز و راستگو می پنداشت و اگر بر آن بود تاریخ را آن گونه که تمایل دارد بنگارد بی تردید در جلد سوم کتاب نهضت امام خمینی پیرامون اسناد شریعتی به آن گونه توجیه و تفسیر دست می زد که آقای «علی اشرفی» زده است زیرا بی تردید خواست قلبی نگارنده این بود چهره های او را که در جلد نخست این کتاب مورد ستایش قرار داده است در جلد سوم به زیر سؤال نبرد. لیکن رهروان راستین راه امام هیچ گاه بر آن نیستند که روی اشتباه خویش پای بفشارند و خود را «مصون از لغزش» بنمایانند. حقایق تاریخی را باید نگاشت هر چند به زیان نگارنده آن باشد و هر چند اسطوره سازان را نیز خوش نیاید. جوشکنی و بت شکنی از ویژگی های امام است و آنان را که بر آند راه امام پویند از این راه گریزی و گریزی نیست.

آقای «علی اشرفی» در پایان این بخش ادعا کرده است که «... نویسنده کتاب مذکور ... برای اثبات درستی تحلیل خویش مبنی بر وجود پیوند عمیق تر میان ساواک و شریعتی، آن چنان دچار دلیل تراشی غیرمنطقی شده است که در موارد متعددی با فاصله تنها چند سطر، تناقض گویی می کند و ادعاهایی دور از واقعیت را مطرح کرده...».

اولاً «پیوند عمیق می ان ساواک و شریعتی» به «تحلیل» و «اثبات» نیاز ندارد. آنان که با چشم حقیقت بین به جریان بنگرند، با نگاهی گذرا تنها به نامه ۴۰ صفحه ای شریعتی به پیشگاه ساواک «پیوند عمیق میان ساواک و شریعتی» را آشکارا می بینند هر چند بت تراشان و اسطوره سازان ناگزیرند با بهانه تراشی ها، جوسازی ها و بهتان تراشی ها حقایق را نادیده انگارند و تاریخ را تحریف کنند. ثانیاً کاش آقای «علی اشرفی» نمونه ای از «تناقض گویی» و «ادعاهایی دور از واقعیت» را که در

«کتاب مذکور» دیده است، به نمایش می گذاشت و در این مورد نیز مانند دیگر موارد با ادعا نمی گذاشت و نمی گذاشت.

آقای «علی اشرفی» در سلسله نوشته های خویش، سلسله ادعاهایی نیز کرده است بدون این که دلیل و گواهی بر اثبات آن ادعاها ارائه دهد و با تنها ادعا کوشیده دیدگاه هایی را که بر اسناد و مدارک غیرقابل خدشه استوار است رد کند و به زیر سؤال ببرد و با این وجود با کمال بزرگواری! مدعی است که «نویسنده کتاب مذکور ... برای اثبات درستی تحلیل خویش ... ادعاهایی دور از واقعیت را مطرح کرده...»!! اینک چند نمونه از این ادعاها را می آوریم: «... نویسنده (کتاب نهضت امام خمینی) از زاویه ای تازه و استثنائی و با توجه و تکیه بر اسنادی که ظاهراً فقط خودش آن ها را در اختیار دارد...»^۱ (تکیه روی فرازها از این نگارنده است) «... فاقد پشتوانه های منطقی و تحلیلی ...»، «... خوانندگان گرامی تصور نکنند که برای یافتن این همه اتهام و دادن این نسبت ها به شریعتی، نویسنده تمامی زندگی شخصی ۴۴ ساله شریعتی را به شیوه های علمی مطالعه کرده و یا کلیه آثار وی را مورد کنکاش قرار داده و با بررسی نظرات وی به این قضاوت ها رسیده است... خیر نویسنده تنها یک کار انجام داده است و آن مبنا قرار دادن گوشه هایی از اسناد ساواک است که در آن شریعتی برای فراهم کردن شرایط فعالیت فکری برای خویش، به صورت حساب شده و از سر تقیه و پنهان کاری مطالبی را مطابق مواضع رسمی رژیم شاه نگاشته و برای فریب مقامات ساواک در اختیار آنان قرار داده بود...؟! «آن چنان دچار دلیل تراشی غیرمنطقی شده است که در موارد متعددی با فاصله تنها چند سطر، تناقض گویی می کند و ادعاهایی دور از واقعیت را مطرح کرده ...؟!»، «اما ما معتقدیم وی هرگز به محتوای آن ایمان و اعتقاد نداشته است ...؟!»، «تنها با تکیه بر اسناد ساواک به تحلیل شخصیت، انگیزه ها، عملکردها و تاثیرات شریعتی پرداخته که طبعاً بسیار سطحی و ناقص و ظالمانه است...؟!»، «... متأسفانه دسترسی سیدحمید روحانی به پرونده های شریعتی در ساواک شکل انحصاری دارد یعنی تنها خودش و جمعی از دوستان وی این اسناد را در اختیار دارند و هرگونه که خود بخواهند آن ها را مورد بهره برداری قرار می دهند...؟! «... متأسفانه نویسنده جلد سوم کتاب

^۱ تکیه روی این فرازها از این نگارنده است.

نهضت امام خمینی به این نصیحت امام بی توجهی کرد و بدون توجه به عظمت کاری که مسئول انجام آن شده تاریخ را آن‌گونه که تمایل داشت نگاشته...؟!؟!؟

این‌ها نمونه‌هایی از سلسله ادعاهای آقای «علی اشرفی» می‌باشد، که با آب و تاب مطرح ساخته و با این منطق دندان‌شکن! بر آن است که اسناد و مدارک منتشر شده پیرامون شریعتی را بی‌اعتبار کند! و او را به عنوان اسطوره‌ای خدشه‌ناپذیر استوار و پابرجا نگهدارد!!

۱۰ - آقای «علی اشرفی» در سلسله ادعاهای خود نگارنده را متهم کرده‌اند که «... گوشه‌هایی از اسناد موجود در ساواک را «مینا» قرار داده است! لیکن می‌بینیم که نامبرده خود در میان ده ها برگ از اسناد منتشر شده درباره شریعتی تنها دو برگ آن را برگزیده و به توجیه آن نشسته و از کنار دیگر اسناد، با زیرکی گذشته است. وی همراه با اعتراف به این که شریعتی «انقلاب سفید» شاه و امریکا را مورد «حمایت» قرار داده مدعی شده است: «آن چه شریعتی در نامه اش به ساواک نوشته اعتقاد واقعی وی» نبوده و آن را به عنوان «یک تاکتیک برای فراهم آوردن زمینه فعالیت فکری و جلب اعتماد مقامات رژیم» تقدیم داشته «تا بتواند حرف بزند، بنویسد، درس بدهد و...»!

اولا شریعتی پیش از آن که آن نامه‌ها را به پیشگاه ساواک تقدیم دارد نیز «حرف» می‌زده، می‌نوشته و درس می‌داده است و ثانيا - چنان که پیشتر آورده شد - در آن شرایطی که روحانیان وارسته و انقلابی نه تنها در چهارچوب مسائل علمی سخن می‌گفتند، می‌نوشتند و درس می‌دادند - بلکه آشکارا بر ضد رژیم شاه سخنرانی، روشنگری و افشاگری می‌کردند و فعالیت‌های علمی - سیاسی داشتند، شریعتی برای دست زدن به «فعالیت فکری» به این نامه پراکنی‌ها و «جلب اعتماد مقامات رژیم» چه نیازی داشته است؟!؟

آقای «علی اشرفی» برای اثبات این ادعا که نوشته‌های شریعتی در «حمایت از انقلاب سفید»، «اعتقاد واقعی وی» نبوده پرسیده است: «چرا در هیچ یک از آثار منتشره از وی، ردپایی حتی کمرنگ از این اعتقادات را نمی‌توان یافت»!

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

اولا در بیشتر نوشته‌ها و گفته‌های شریعتی نه تنها «ردپایی» از «اعتقاد وی» به «انقلاب سفید شاه و امریکه» دیده می‌شود بلکه در مواردی موضع‌گیری‌های او به طور کامل در راستای هدف‌ها، غرض‌ها و سیاست‌های رفرم امریکایی «انقلاب سفید» می‌باشد. لیکن این توجیه‌گری‌ها و تز «انشالله بز است» نمی‌گذارد هواداران متعصب وی واقعیت‌ها را ببینند.

تز «اسلام منهای روحانیت» در راستای سیاست «انقلاب سفید» بود، تاخت و تاز به عالمان اسلامی و پیش کشیدن بحث‌های مدرسه‌ای نیز در راستای سیاست آن جریان بود، شعار «پروتستان‌تیزم اسلامی» و شکاف‌افکنی میان حوزه و دانشگاه نیز در راستای همان سیاست بود، سلسله مقاله‌های شریعتی که در روزنامه کیهان از تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۵۴ آغاز گردید، از آثار آشکار او در تبیین و تشریح «انقلاب سفید» بود.

افزون بر این شریعتی بنابر اعتراف خود چند م‌دتی با مقامات رژیم شاه در زمینه «انقلاب اداری» که یکی از لوايح «انقلاب سفید شاه» بود رسماً همکاری داشت و طرحی تهیه و به مقامات مربوطه تسلیم کرد. چنان‌که خود نوشته است:

«...پس از بازگشت (به ایران) ... مستقیماً به مشهد برگشتم و چون قبلاً عضو وزارت فرهنگ بودم، به دبیری دبیرستان‌های مشهد مجدداً منصوب شدم و پس از چند ماه آقای دکتر محمدعلی طوسی که مدیرکل اداره مطالعات و برنامه‌های وزارت فرهنگ بودند، به عنوان متخصص مستقیماً مرا از مقام وزارت درخواست کردند که به تهران منتقل شوم و در آن اداره به عنوان کارشناس علوم اداری و تشکیلاتی وزارت مشغول کار گردم و در این موقع که آغاز انقلاب اداری ایران بود و سازمان‌های وزارتی و از جمله وزارت فرهنگ مشغول مطالعه در تغییر نظام اداری و تجدید سازمان بر حسب منشور انقلاب اداری بودند من در طرح تشکیلاتی جدید و به خصوص طرحی برای مسئله باسواد کردن بزرگسالان که در کنگره بین المللی وزارت فرهنگ جهان در سیام از طرف ایران عنوان شد

شرکت داشتم و طرح اخیر را همراه طرح انقلاب اداری تهیه و به وزارتخانه تسلیم نمودم که مورد توجه و عمل قرار گرفت...^۱

آقای «علی اشرفی» اگر کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم را به طور گذرا مورد مطالعه قرار داده بودند، هرگز پرسش بالا را نمی‌کردند زیرا در آن کتاب آمده است:

«ممکن است در دفاع از شریعتی گفته شود: آنچه را که او در بازجویی‌ها آورده تنها برای فریب سردمداران ساواک و رژیم حاکم بوده است تا فعالیت فرهنگی را از او بازستانند و دست و زبان او را نبندند، نه آن که به راستی بر آن بوده است که در راستای «انقلاب سفید شاه» و همراه با آن رژیم حرکت کند ... لیکن این توجیه، پذیرفتنی نیست زیرا نخست آن که کارکرد شریعتی در آن همه قلمفرسایی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها به سود رژیم شاه و بر ضد علما و روحانیان بوده و هر صفحه از کتاب‌ها و نوشته‌های او گواه زنده این ادعا است... دوم چگونه پذیرفتنی است که او به ملت ایران بگوید: «حتی اگر شمع آجینم کنند حسرت یک آخ را بر دلشان خواهم گذاشت» و در پنهانی و دور از چشم مردم آن گونه چاپلوسی‌ها و نامردمی‌ها را از خود بروز دهد؟! سوم آن که شریعتی تنها در بازجویی‌ها روی حرکت خود در راستان «انقلاب سفید شاه» تکیه نکرده است بلکه در برخی نامه‌ها و پاسخ‌های خصوصی خود نیز این واقعیت را به گونه‌ای که پشتیبانی و همگامی او نسبت به «انقلاب شاهانه» آشکار نگردد، واگو کرده است. او در پاسخ خود به نامه تند و پرخاشگرانه‌ای که از برون مرز برای او فرستاده‌اند و بنابر نوشته او، او را به سبب همصدایی با رژیم شاه و تاخت و تاز به علمای اسلام سرزنش و نکوهش کرده‌اند، آورده است: «... ممکن است مرا طبق معمول روانکاوی کنید که چون اولاً تیپ شخصیت من تیپ سیاسی ریست و به قول خودت اهل کتاب و کلمه‌ام و نه اهل کار، و بیشتر حساسیت علمی و فکری دارم تا حساسیت سیاسی و اجتماعی و تمایل به

^۱ نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۱۵.

گوشه‌گیری و فکر و خیالات... ثانیاً علت‌العلل انحطاط اجتماعی را نه استعمار می‌دانم و نه استثمار، بلکه استعمار می‌دانم که قرن هاست به نام مذهب و ادب منحنی و تحریف‌شده، رشد فکری و خودآگاهی اجتماعی را در میان توده‌های عوام فلج کرده است، به این علت است که این خط مشی «نهضت فکری منهای اشتغال سیاسی روز» را برای خود برگزیده‌ام... آخرین مطلبی که به قول تو در آن جا شایع کرده‌اند این‌که درست در موقعی که مبارزه عملی در ایران آغاز شد دستگاه به من امکانات آن را داد تا با ایجاد یک جریان فکری قوی در جانب آن، اذهان نسل جوان تحصیل کرده را به خود جلب کند و از مسیر مبارزه منحرف سازد و همه را به مسائل ذهنی و مشاجرات مذهبی مشغول کند و من به طور غیرمستقیم به نفع وضع موجود و در برابر جریان عملی مبارزه قرار گرفته‌ام و به این وسیله به تخریب ذهنی پرداخته‌ام و با این نیمه آزادی فکری و علمی و کلامی، سوپاپ اطمینانی ایجاد کرده و مشغولیتی و دلبستگی‌های لفظی و مذهبی و درگیری‌های عقیدتی و امکان‌برگزاری کنفرانس‌ها و کلاس‌های چندین‌هزار نفری در دانشگاه‌ها و ارشاد نشانه چنین بهره‌برداری‌هایی از کار من است. باید در جواب فقط بگویم: قبل از هر چیز باید بررسی کرد که در شرایط اجتماعی مملکت و مردم ما کدام شیوه کار از نظر روشنفکران مفیدتر و ممکن‌تر است؟ همان‌طور که بارها تکرار کرده‌ام و در «از کجا آغاز کنیم» هم گفته‌ام من معتقدم اگر بخواهیم سیر تحول تاریخ اجتماعی خود را با اروپا مقایسه کنیم، ما الان در دوران پایان قرون وسطی، سقوط فئودالیت و آغاز قرون جدید و رشد پرورژوا هستیم و بنابراین بر همین قیاس کار روشنفکر ما این است که مذهب کاتولیک‌وار را که منطبق با عصر فئودال و قرون وسطایی بود بدل به مذهب پرتستان‌تیس‌م‌وار منطبق با نظام فکری و اجتماعی سازد...»^۱

^۱ پیشین، ص ۲۳۰.

این نامه را شریعتی در پاسخ نامه یکی از دوستان مشهدی خود به نام «مظفری» که در آن روز در فرانسه می‌زیسته است نگاشته و در آن با صراحت و قاطعیت، اندیشه‌ها و نقشه‌های دورنی خود را بی‌پروا آشکار ساخته است و آن چه در آن آمده باورمندی درونی شریعتی می‌باشد و چنان که در کتاب یاد شده آمده است رژیم شاه و ساواک هرگز بر آن نبوده اند که شریعتی را به پشتیبانی آشکار از «انقلاب سفید شاه» وادارند زیرا در آن صورت هم نقشه‌ها و برنامه‌های آنان در راه به زیر سؤال بردن عالمان اسلامی و جدا کردن دانشگاه از حوزه و وارد آوردن ضربه‌های سنگین و کاری به نهضت اسلامی ایران به دست شریعتی، نقش بر آب می‌شد.

آقای «علی اشرافی» در دفاع از شریعتی و در راه پوشیده داشتن واقعیت‌ها می‌پرسند: «... آیا واقعا احیای سنن ملی و اتکای به خویشتن تاریخی و بیدار ساختن خاطرات شکوه آمیز گذشته برای آن که همه فضائل ملی و تاریخی و قومی ما پایمال تقلیدها و غربزدگی‌ها و خودباختگی‌ها نشود به معنای پافشاری روی باستانی‌گرایی و زردشتگیری است؟ از کجای اندیشه شریعتی و از کجای مطلب نقل شده - که تازه آن هم عمداً برای انحراف مقامات ساواک با این الفاظ (!؟) نگاشته شده پافشاری روی باستان‌گرایی و زردشتگیری نتیجه می‌شود؟!!» کاش آقای «علی اشرافی» در راه دفاع از شریعتی به جای این همه دست و پا زدن‌ها و توجیه‌کاری‌های بی‌پایه، به همین چند ادعا تکیه می‌کردند: «از سر تقیه»، «فراهم آوردن زمینه فعالیت فکری»، «جلب اعتماد مقامات رژیم»، «انحراف مقامات ساواک» و... و به دیگر استدلال‌ها، توجیه و تفسیرها که مایه باز شدن مشمت‌ها و برملا شدن منطق‌ها و فرهنگ‌ها می‌شود، دست نمی‌زدند و خود را دچار دردسر نمی‌ساختند زیرا اگر به نوشته بالا دقت کنید به درستی روشن می‌شود که نویسنده با آن که همه نیروی خویش را در راه توجیه‌گری به کار گرفته، نتوانسته حتی خود را قانع سازد، از این رو ناگزیر شده به دستاویز همیشگی اسطوره‌سازان و بت‌تراشان چنگ بزند و در حالی که با همه نیرو فریاد می‌زده «از کجای اندیشه شریعتی و از کجای مطلب نقل شده پافشاری روی باستان‌گرایی و زردشتگیری نتیجه می‌شود» خیلی زیرکانه و در لابلای فریادها، به آرامی بر زبان آورده که: «تازه آن هم عمداً برای انحراف مقامات ساواک با این الفاظ نگاشته شده»!!

بنابراین آقای «علی اشرفی» با این جمله پاسخ پرسش خویش را دادند و روشن ساختند که «از کجای اندیشه شریعتی و مطلب نقل شده پافشاری روی باستان گرای نتیجه می شود» یا «نتیجه‌گیری می‌شود» آری گواه بر «پافشاری روی باستان‌گرایی» و «فرهنگ شاهنشاهی» همان «الفاظ»ی است که آقای «علی اشرفی» از بازگو کردن آن «الفاظ نیز شرم داشته‌اند و بدون آن که آن «الفاظ» را بازگو کنند به توجیه آن پرداخته‌اند.

صفحه ۶

شنبه ۱۳ آذر ۱۳۷۲

روزنامه کیهان

ادامه مقاله پاسخ به مقالات بار دیگر شریعتی قسمت آخر

۱۱- از خرده‌گیری‌های آقای «علی اشرفی» به کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم این است که چرا شریعتی «در کنار افرادی چون میرزا ملکم خان و تقی زاده و آخوندزاده در یک طرح از قبل برنامه‌ریزی شده توسط فراماسون ها از مجریان تزه‌های متعدد برای نابودی مذهب و اساس روحانیت» قرار گرفته است و سپس به تفاوت هایی که از نظر اندیشه ای و کارکرد میان شریعتی و آنان وجود دارد پرداخته و کوشیده شریعتی را مخالف راه، مرام و اندیشه‌های آنان بنمایاند. باید دانست که نگارنده بر آن نبوده و نیست که شریعتی را با نامبردگان مقایسه کند، او را در کنار آنان قرار دهد و او را موافق و همراه آنان بنمایاند، لیکن این شریعتی بود که دانسته یا ندانسته در کنار آنان ایستاد و در روزگاری که روحانیان مجاهد به رهبری امام با سرسختی و فداکاری رویارویی شاه ایستاده بودند، طرح‌ها و تزهایی را که از سوی آنان طی سده‌ای به شکل مرموزانه و زیرکانه دنبال شده بود، بار دیگر مطرح کرد و روی آن پای فشارد و جنجال تازه ای آفرید. با نگاهی گذرا به نوشته و گفته ماسون هایی مانند سرهنگ آخوندف، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف و ... در سده پیشین و گفتار و نوشتار شریعتی در این دوران، همگونی اندیشه ای، سیاسی و تاکتیکی او و آنان به درستی نمایان می‌شود.

سرهنگ آخوندف روحانیان را با عنوان «دربار و ملا و منجم» به زیر سؤال می‌برد و مورد تاخت قرار می‌دهد، شریعتی نیز با عناوینی مانند «ملا و رمال و جن‌گیر»، «تیغ و طلا و تسبیح»، «استبداد و

استثمار و استحمار» و... به خوار داشتن عالمان دینی دست می زند و به رویارویی با آنان برمی خیزد.

سرهنگ آخوندف تقلید و پیروی از فقها و مجتهدین را نکوهش می کند و برای دور داشتن و بیزار کردن مردم مسلمان از «تقلید» و پیروی از فقیه جامع الشرایط به سفسطه دست زده چنین آورده است: «... ما دیگر از تقلید بیزار شده ایم، تقلید خانه ما را خراب کرده است، حالا در این صدد هستیم که قلاده تقلید را از گردن خودمان دور انداخته از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال بشویم»^۱ او به عنوان طعنه به بزرگان دین آورده است: «... برای فهمیدن مطالب باید عقل را سند و حجت داشته باشی نه نقل را که اولیای دین ما آن را بر عقل مرجح شمرده اند...!! شریعتی نیز در نکوهش تقلید از فقهای اسلام چنین داد سخن داده است: «... اینان (فقها) هم به نمایندگی او حضرت قائم (عج) مردم را از نظر روحی و فکی برده خویش می کنند و هم به نیابت او از نظر مالی استثمار می نمایند و مردم را موظف به پرداخت وجوهی می سازد که در حکومت اسلام و نظام شیعی بایست به پیغمبر و پس از او به جانشینش یعنی امام بپردازند و چون این ها نایب خاص امام نیستند که شخصا تعیین کرده باشد و از طرفی انتخاب رسمی وجود ندارد و ثانیاً مردمی هم که باید به آن ها رای بدهند فاقد رای اند و مرید بی اراده و ناآگاه بی تشخیص، همان هاینده که تفکر و تعقل در مسائل دینی را از آن ها منع کرده اند و به جای شناخت مذهبی و خودآگاهی و روشنی، تلقید فکری و تلقین احساسی و تسلیم کورکورانه را در توده مردم تقویت کرده اند و مریدان و مومنان خود را... همچون گوسفندان زبلن بسته رام و مقلدان بی چون و چرا پرورده اند و انسان را... راست و صاف به صورت عوام کالانعام درآورده اند...»^۲

سرهنگ آخوندف با خشم و کین فراوان مراسم عزاداری و روضه خوانی برای حماسه آفرینان عاشورا را مورد تاخت و تاز قرار داده و آن را از ساخته های رژیم صفوی وانمود کرده است: «...»

^۱. اندیشه های آخوندزاده، ص ۱۷۴.

^۲. انتظار مذهب اعتراض، ص ۳۴ - ۳۱.

بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان به اقتضای پولتیک های خودشان رواج دادند. آن مسبب، حال از میان رفته، اما به هر کجا می‌روی تعزیه برپاست...»^۱

شریعتی نیز در این باره چنین آورده است:

وزیر امور روضه خوانی و تعزیه‌داری رفت به اروپای شرقی (که در آن هنگام صفویه روابط بسیار نزدیک و مرموز ویژه‌ای با آن‌ها داشتند) و درباره مراسم دینی و تشریفات مذهبی آنجا تحقیق کرد، مطالعه کرد و بسیاری از آن سنت ها و مراسم جمعی مذهبی و تظاهرات اجتماعی مسیحیت و برگزاری و نقل مصیبت های مسیح و حواریون و شهدای تاریخ مسیحیت و نیز علائم و شعائر و ابزارها و وسایل خاص این مراسم و دکورهای ویژه محافل دینی و کلیسا را اقتباس کرد و همه را به ایران آورد... مراسمی از نوع تعزیه‌گردانی، شبیه‌سازی، نعش و علم و کتل و عماری و پرداری و شمایل‌کشی و معرکه‌گیری و قفل‌بندی و زنجیرزنی و تیغ‌زنی و موزیک و سنج‌زنی و تعزیه‌خوانی و فرم خاص و جدید و تشریفاتی مصیبت خوانی و نوحه سرایی جمعی... که همه شکلش اقتباس از مسیحیت است...»^۲

سرهنگ آخوندف با آن که بنابر نوشته برخی از فراماسون ها «در یک چیز پرده‌پوشی روا ندارد این‌که ملحد مطلق است!» و با آن‌که همه نیرو و توان خود را در راه ریشه کن کردن اسلام به کار گرفته بود برای آن که بتواند نقشه دیرینه اسلام زدایی خویش را به صورت گام به گام دنبال کند پیشنهاد «پروتستانتیسم اسلامی» داده است تا از این راه اسلام را از مایه و محتوا تهی سازد و راه را برای از میان بردن اسلام و مذهب با این شگرد هموار کند. از این رو، آورده است: «... نویسنده کمال الدوله (سرهنگ آخوندف) نمی‌خواهد که مردم آنایست بشوند و دین و ایمان نداشته باشند، بلکه حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه به پروتستانتیسم محتاج است...»^۳

^۱ اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۲۱۰.

^۲ تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۲۰۷-۲۰۶.

^۳ اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۲۲۱.

شریعتی نیز بارها از «پروتستانتیسم اسلامی» سخن گفته و حتی آغاز حرکت یک «روشنفکر» را «ایجاد یک پروتستانتیسم اسلامی» مانند «پروتستانتیسم مسیحی» دانسته است: «... روشن فکر باید به ایجاد یک پروتستانتیسم اسلامی پردازد تا همچنان که پروتستانتیسم مسیحی، اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب اندیشه و سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده بود سرکوب نمود، بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد...»^۱

سرهنگ آخوندف در راه جا انداختن تز مرموز و استعماری «اسلام منهای روحانیت» نوشته است: «... ظلمت روحانی برافتد و اصلاح دین از راه پروتستانتیسم اسلامی تحقق یابد...»^۲

شریعتی نیز در راه پیاده کردن تز اسلام منهای روحانیت «سر از پای نمی شناسد و در این راه تا آن پایه حرص و آز دارد که در روزهای واپسین حضور خود در ایران به راستی باور دارد که این تز پیاده شده است! از این رو در «نامه به پدرم» نوید می دهد که: «... اکنون خوشبختانه همان طور که دکتر تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپنی استعماری سابق آزاد سازد، تز «اسلام منهای آخوند» در جامعه تحقق یافته است.»^۳ است.»^۳

بنابراین، این من نیستم که شریعتی را در کنار سرهنگ آخوندف، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و دیگر فراماسون ها قرار داده ام، این خود شریعتی است که به راستی پای جای آنان گذاشته و شعارهای آنان را «طابق النعل بالنعل» تکرار کرده و برای آن که از قافله عقب نماند برخی از علما را که ماسون ها، به نام مورد تاخت و تاز قرار داده بودند - مانند علامه مجلسی - او نیز روی همان شخصیت روحانی انگشت گذاشته و به آن بزرگوار ب ا لحن زشتی اهانت کرده است. فراماسون ها در کتاب «اسرار هزارساله» که پس از شهریور ۲۰ انتشار دادند ضمن خرده گیری های

^۱ از کجا آغاز کنیم، ص ۵۴.

^۲ اندیشه های آخوندزاده، ص ۱۰۹.

^۳ مکتوبات دکتر شریعتی، ص ۸.

گونگون از عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی، علام مجلسی و کتاب «بحارالانوار» را مورد اهانت و تاخت و تاز قرار دادند و کتاب یاد شده را «خرافات‌نامه» خواندند.

امام در کتاب «کشف اسرار» که در رد کتاب یاد شده، در سال ۱۳۲۲ نگاشتند در رد سمپاشی های آنان بر ضد علامه مجلسی و کتاب «بحارالانوار» آوردند: «... کتاب بحارالانوار که تالیف عالم بزرگوار و محدث عالی مقدار محمدباقر مجلسی است، مجموعه ای است از قریب چهارصد کتاب و رساله که در حقیقت یک کتابخانه کوچکی است که با یک اسم نام برده می شود صاحب این کتاب چون دیده کتاب های بسیاری از احادیث است که به واسطه کوچکی و گذشتن زمان ها از دست می رود تمام آن کتابها را بدون آن که التزام به صحت همه آنها داشته باشد در یک مجموعه به اسم بحارالانوار فراهم کرد و نخواست کتابی عملی بنویسد یا دستورات و قوانین اسلام را در آن جا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده تا درست را از غیر درست جدا کند . در حقیقت بحار خزانه همه اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده چه درست باشد یا نادرست، در آن کتاب هایی است که خود صاحب بحار آنها را درست نمی داند. او نخواست کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتابها را فراهم کردی. پس نتوان هر خبری که در بحار است به رخ دین داران کشید که آن خلاف عقل یا حس است چنان که نتوان بی جهت اخبار آن را رد کرد که موافق سلیقه ما نیست بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آن گاه با میزان هایی که علما در اصول تعیین کرده اند عملی بودن یا نبودن آن (را) اعلام کرده»^۱

آقای «علی اشرافی» بار دیگر برای تدلیس چهره شریعتی - طبق معمول - به توجیه پرداخته و چنین نگاشته است: «... در همین جا ذکر این نکته را ضروری می دانیم که واژه هایی چون «پروتستانتیسم اسلامی» یا «رنسانس اسلامی» یا «روحانیت» و ... هرچند در لفظ می توانند به صورت مشترک از سوی افراد مختلف به کار روند اما لزوماً معنای آن ها یکسان نخواهد بود، لذا نباید به صرف توجه به اسم و اشتراک لفظی آن ها، تصور کنیم که تمام این واژه ها در نزد همه افراد حامل یک معنایند بلکه لزوماً باید به مراد و مضمون ذهنی و منظور اص لای هر یک از آنان توجه کنیم . مثلاً آن چه

^۱ کشف اسرار، ص ۴۰۴، تاریخ انتشار ۱۳۶۳.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

شریعتی درباره روحانیت و تز اسلام منهای روحانیت مطرح می کند دقیقا با درک تعریف خودش از روحانیت میسر است نه آن چه ما در ذهن خود داریم... شریعتی در تقسیم بندی خود... میان روحانیت و علمای اسلامی فرق قائل بود و...»

نخست باید دانست که شریعتی مانند همه انسان ها، گوینده ها و نویسندگان، گفته و نوشته و طبق زبان متداول مردم این مرز و بوم با شنوندگان و خوانندگان گفتگو داشته است، نه دستوراتی از مبداء و حتی آورده تا به تفسیر و «تاویل» و توضیح نیاز داشته باشد و نه اشعاری سرود ه و از «می»، «تار»، «ابرو» و... دم زده تا مراد و مضمون ذهنی و مقصود اصلی هریک از این واژه ها با اصطلاح رایج آن تفاوت داشته باشد. نه شریعتی بیانی الکن و قلمی نارسا داشته تا نتواند مقصود خود را به درستی تفهیم کند و نیازمند به این باشد که «کاسه های داغ تر از آش» بنشینند و گفتار و نوشتار مبهم، نامفهوم، پیچیده و درهم ریخته او را گویا و رسا سازند. شریعتی خوب می دانسته که چه بنویسد و چه بگوید تا «مخاطبان آشنا» را به آن سو که خود می خواهد هدایت کند و این ماموریت را نیز بدرستی به پایان برده است.

دوم آن که شریعتی هیچ گونه «مرزبندی میان روحانی و عالم اسلامی» و تفاوتی میان واژه «روحانیت» و واژه «علماء» قائل نبوده و آن چه در این باره از سوی او و هواداران او مطرح شده تنها برای پوشیده داشتن دیدگاه او پیرامون عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی از میلیون ها مسلمان ایرانی بوده است که می دانسته و می دانستند روحانیت وارسته برای ملت ایران از قداست ویژه ای برخوردار است و نفی آن به آسانی نشاید زیرا اگر شریعتی به راستی میان واژه های «روحانیت» و «علماء» تفاوتی قائل بود چگونه در بسیاری از نوشته ها و گفته های خود از «روحانیت راستین و مترقی» سخن به میان آورده است؟! آقای علی اشرفی در همین دفاع نامه خود از شریعتی پس از آن که ادعا کرده که: «... وی در تقسیم بندی خود میان «روحانیت» و «علمای اسلامی» «فرق قائل بوده» بی درنگ مطلبی از شریعتی آورده که نامبرده در آن از «روحانیت راستین و مترقی» سخن رانده است که به درستی روشن می کند که نامبرده همانند همه ملت ایران و با زبان متداول این مردم واژه روحانیت را به کار می برده و «روحانیت راستین» و «روحانیت غیر راستین»، «روحانیت مترقی»

و «روحانیت واپسگرا» را باور داشته و این گونه نبوده که هرگاه واژه «روحانیت» را به کار می برد. مقصود روحانی نماها باشد و آن گاه که واژه علمای دینی را به کار می گیرد پیشوایان راستین اسلامی را در نظر داشته باشد، در این مورد نمونه های فراوانی از کتاب ها و نوشته های او می توان به دست آورد که ما تنها به چند مورد دیگر از به کارگیری واژه «روحانیت» از سوی او با پسوند «واقعی» ... و نیز با پسوند «وابسته» و... اشاره می کنیم:

«...دستگاه تبلیغاتی روحانیت وابسته»^۱ «... این مراسم ابتکار سیاست بوده است نه روحانیت واقعی...»^۲ چنان که می بینید شریعتی از واژه «روحانیت» همان «تعریف و برداشتی دارد که عموم مردم پارسی زبان از این واژه دارند، از این رو، مانند همه آدم ها از «روحانیت وابسته» و نیز «روحانیت واقعی» و «روحانیت راستین» سخن رانده است و این گونه نیست که از واژه «روحانیت» برداشت ویژه ای داشته باشد و از آن روحانی نماها را در نظر بگیرد. سوم آن که شریعتی در «نامه به پدرم» که در واپسین روزهای حضور خود در ایران نگاشته - چنان که در بالا آمد - از تز «اسلام منهای آخوند» دم زده و از تحقق آن اظهار خوشوقتی کرده است ! و واژه «آخوند» بنابر نوشته فرهنگنامه ها در پارسی سره به معنای ملا، باسواد، عالم و پیشوای مذهبی است و این گونه نیست که از واژه بیگانه گرفته شده باشد تا شریعتی برای پوشیده داشتن مقصود اصلی خود و فریب توده ها به «توجیه» بنشیند که ما در اسلام روحانی نداریم، بلکه عالم داریم و واژه روحانیت از مسیحیت گرفته شده است!!

و آن چه شریعتی گاه و بیگاه در ستایش از پیشوایان روحانی بر زبان رانده است بی تردید برپایه تاکتیکی بوده که در بالا به آن اشاره شد . زیرا که او با ملتی سروکار داشت که بیش از هزارسال است محبت اسلام و و عالمان راستین مذهبی با خون آنان عجین شده و گسستن پیوند مردم دین باور با روحانیان وارسته و فرهیخته ناشدنی می باشد، از این رو، برای او که در جامعه شناسی خوانده بود جز این گونه موضع گیری های تاکتیکی راهی و گزیری نبود . آقای «علی

^۱. تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۱۳۲.

^۲. پیشین، ص ۲۰۸.

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

اشرفی» از نگارنده خرده گرفته است که «... پروتستانتیسم اسلامی شریعتی را با آن چه آخوندف مدعی بود یکی تلقی کرده است...» باید دانست «پروتستانتیسم اسلامی» که سرهنگ آخوندف ماسونی از آن دم می زد برگرفته از «پروتستانتیسم اروپایی می باشد و شریعتی نیز در طرح خود چنان که در «از کجا آغاز کنیم» آورده است «پروتستانتیسم اسلامی» را با «پروتستانتیسم اروپایی» مقایسه می کند و روشن می سازد که با الهام از تز منورالفکران دوران رنسانس اروپا، این پیشنهاد را داده است . اصولاً معنی «پروتستان» آن گونه که مصطلح است، اعتراض و عصیان بر ضد مذهب به منظور پدید آوردن دگرگونی و «تجدید نظر» در آن می باشد و این با اصول اسلام مغایرت دارد . «پروتستان» در اسلام راه ندارد، چنان که «دموکراسی» در مکتب اسلام مردود است . اسلام به «پروتستان» و «تجدید نظر» نیازی ندارد و خرافه زدایی با «تجدید نظر» تفاوت دارد و شریعتی اگر به اصول و مبانی اسلامی آشنایی اولیه داشت هرگز واژه «پروتستانتیسم اسلامی» را از دهان ماسون ها نمی گرفت و تکرار نمی کرد.

«رنسانس» و «پروتستان» در اسلام راه ندارد و آوردن آن با پسوند اسلامی نیز هیچ مشکلی را حل نمی کند همان طور که «دموکراسی اسلامی» نیز نمی تواند واقعیت را دگرگون کند.

۱۲- با نگاهی به سلسله نوشته های آقای «علی اشرفی» به دست می آید که نامبرده با آن که با سرسختی و احساسات آمیخته با تعصب به کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم تاخته و نوشته های آن پیرامون شریعتی را کوشیده است مغرضانه و دور از حقیقت بنمایاند لیکن در لابلای نوشته های خود بر درستی بسیاری از نوشته های آن کتاب اعتراف کرده است که به برخی از آن اعترافات گذری داشته باشیم:

۱- نامبرده اعتراف دارد که «شریعتی... مطالبی را (که گویا آن مطالب هم از دید او خیلی ناچیز و بی اهمیت است!) مطابق مواضع رسمی رژیم شاه نگاشته و ... در اختیار آنان قرار داده بود!» لیکن به توجیه آن می نشیند!

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

۲- نامبرده اعتراف دارد که «شریعتی از رنسانس اسلامی و پروتستانتیسم اسلامی» دم می‌زده و از آن جانبداری می‌کرده و این شعارها نخست از سوی فراماسون ها مطرح شده است، لیکن به توجیه آن می‌نشیند!

۳- او اعتراف دارد که «شریعتی» از تز «اسلام منهای روحانیت» جانبداری می‌کرده و این شعار نیز از سوی ماسون‌ها سر داده شده است. لیکن به توجیه آن می‌نشیند!

۴- او اعتراف دارد که مرزبندی شریعتی میان واژه های «روحانیت» و «علما»، نادرست و ساختگی می‌باشد و به درستی آن را رد می‌کند.

۵- او اعتراف دارد که «شریعتی در ارزیابی‌های خویش و در تعیین مصادیق این دو مفهوم (روحانیت و علما) دچار اشتباهاتی شده است و برخی از علمای راستین را به خاطر مواضع سیاسی مصلحت اندیشانه آنان، مورد حمله قرار داده است، نظیر علامه مجلسی که به حق سهم عظیمی در حفظ جامعه شیعی و حوزه های علمیه و جمع آوری متون و کتب دینی و روایات رسیده از ائمه اطهار داشته است»

۶- او اعتراف دارد که شریعتی «دربارۀ این بزرگان (علمای راستین) با منطق امروز حرف زده و با سطح شناخت امروزی از مسائل سیاسی روز و بدون در نظر گرفتن شرایط خاص سیاسی یا اجتماعی علمای گذشته به آنان تاخته است»

۷- او اعتراف دارد که «... اولین بحثی که در نامه شریعتی به ساواک قابل رویت است، تاییدی است که وی از تحولات سیاسی و اجتماعی رژیم گذشته دارد و «انقلاب سفید شاه» را به عنوان تحولی چشمگیر که مورد تایید همه روشنفکران است مورد حمایت قرار می دهد...» لیکن به توجیه آن می‌نشیند.

۸- او اعتراف دارد که «... نظرات (شریعتی) را در باب مسائل اعتقادی و اسلامی، نباید به عنوان نظر یک اسلام‌شناس و فقیه تلقی کرد... و شریعتی به دلیل نداشتن ابزار علمی مورد نیاز امکان دیدن دین از زاویه درون را نداشت و عدم آشنایی دقیق او به مباحث فلسفی، اصولی، فقهی، تفسیری و روانی

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر و دانشنامه انقلاب اسلامی

منجر به این نقض می شد که عمدتاً از بیرون به دین و مذهب نظر کند و طبعاً ضعف های این گونه نگرش دامنگیر مطالعات و تحقیقات وی می شد.»

۹- آقای «علی اشرفی» بر این که شریعتی اسلام را یک بعدی ارائه می داد نیز اعتراف دارد، از این رو، می نویسد: «... صرف اتکا به آثار شریعتی، فرد در وجودش گ و نه ای از جسارت را بدون پشتوانه علمی کافی احساس می کند که اگر مطالعاتش را با آثار دیگر متفکران و اندیشمندان بزرگ اسلامی، به ویژه استاد مطهری تکمیل نکند، ممکن است به صورت یک بعدی تنها بر شور دینی « بنای رفیع دینداری خویش را بنا کند که به دلیل فقدان «شعور دینی» کافی، می تواند در برابر تهاجمات بیرونی بلرزد و تخریب شود.»

بنابراین آقای «علی اشرفی» علیرغم تاخت و تازها به کتاب «نهضت امام خمینی» جلد سوم، عمده مواضع آن کتاب پیرامون شریعتی را پذیرا می باشد. تنها اشکال و اعتراض او به نویسنده این کتاب، این است که چرا مانند هواداران شریعتی به توجیه لغزش ها و کاستی ها و بیراهه پویی های شریعتی ننشسته و از کنار واقعیت ها بی تفاوت گذشته است لیکن باید ایشان بدانند که در کار یک مورخ متعهد و بی غرض که بر آن است «تاریخ را آن گونه که اتفاق افتاده است» بنگارد، نه «آن گونه که مایلند» و یا «بدان گونه دستور گرفته اند»، «توجیه گری» نمی باشد. در حقیقت «توجیه گری» کار اسطوره سازان و بت تراشان است نه تاریخ نویسان متعهد و بی غرض که راه امام پویند و رضای خدا جویند.

والسلام